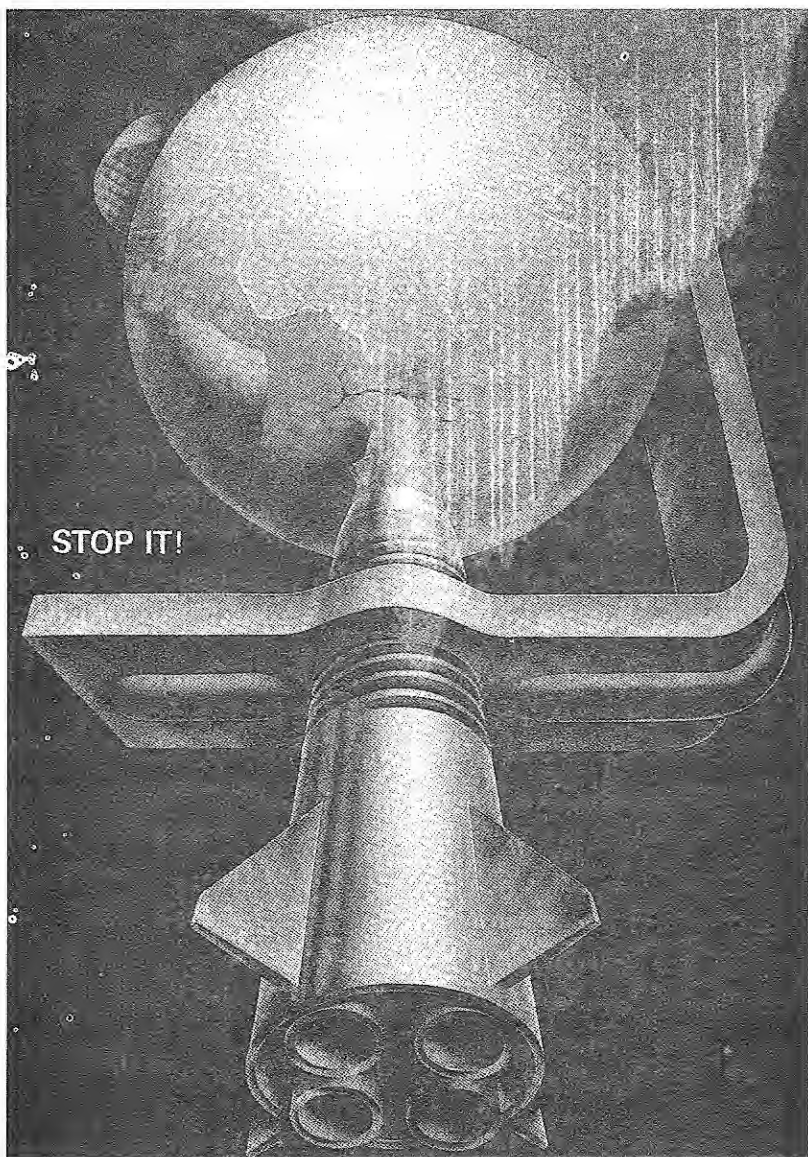




مسائل بین المللی

۴



متوقف سازید! بلاکارت از: ف. ماله یف و د. دوسف (بلفارستان)

فهرست مقالات این شماره :

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>	<u>نویسندگان مقاله ها</u>
۳	نور امید در نیمکره غربی بمناسبت هفتاد و نهمین سالگرد انقلاب اکتبر	هوگو کامپوس آنتونیو ریبریو گرانیا
۱۳	جنگ، بطور کلی با تلاش احزاب کمونیست در تضاد است	پروفسور وادیم زاگلا دین
۲۴	پروژه دگرگون سازی در عرصه مناسبات اقتصادی اتحاد شوروی با کشورهای دیگر	ولادیمیر کامنتسوف
۳۴	در زیر یوغ ستم اشغالگران اسرائیل	نعیم اسحب
۴۵	روند نظامی کردن و بحران ساختاری سرمایه داری	ویکتور پرلسو

نور امید در نیمکره غربی

هوگو کامپوس *

عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی
حزب کمونیست پاراگوئه

آنتونیو ریبریو گرانیئا **

عضو رهبری ملی حزب کمونیست برزیل

هفتاد و دو سال از رویدادهای اکتبر در روسیه که آغازگر بزرگترین چرخش در تاریخ بشریت بود، جدا می‌سازد. پیرامون اهمیت جهانشمول و قانونمندی عینی آن، خصلت مترقی و بازگشت - ناپذیری دگرگونیهای آغاز شده در آن هنگام بسیاری چیزها گفته و نگاشته شده است. اما

* هوگو کامپوس (متولد ۱۹۱۶) از سال ۱۹۳۵ عضو حزب کمونیست پاراگوئه است. وی در همان سال اولین سازمان حزبی را در رکشترگاههای زاپلس که ایجاد کرد، پس از نبرد مسلحانه در سال ۱۹۳۶ دستگیر شد. پس از آزادی از زندان، یک هسته حزبی در کولگیونا سیونال ایجاد کرد. در سال ۱۹۴۳، مدییریت روزنامه حزب کمونیست پاراگوئه "آدلانته" را بعهده گرفت. در سال ۱۹۴۵ به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد. در سال ۱۹۴۷، هنگام قیام مسلحانه مردم در کونسپسیون، دبیرکل موقت کمیته مرکزی حزب کمونیست پاراگوئه بود. در سال ۱۹۵۳ به عضویت کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی انتخاب شد. وی از سال ۱۹۸۶ نماینده حزب کمونیست پاراگوئه در هیئت تحریریه مجله "ماست" وی چندین جزوه و کتاب نوشته است، از جمله "پانورامای پاراگوئه"، "آنجائیکه زندگی می‌شکفت"، "گئورگی دی میتروف، ۱۹۸۲-۱۸۸۲".

** آنتونیو ریبریو گرانیئا (متولد ۱۹۱۳) کارگر و از سال ۱۹۳۴ عضو حزب است. وی در رینیا ننگداری سندیکا های بزرگ شرکت داشت: کنفدراسیون زحمتکشان برزیل (۱۹۴۶) و کنفدراسیون بقیه زیر نویس در صفحه بعد

با این وجود ما همواره از نوبه تجربه های اکتبر بمثابة سمت گیری آزمون شده و مطمئن و بسزای تدقیق مشی خود در وضعیت بفرنج و حساس و برای یافتن استدلال های نوین در مبارزه ایدئولوژیک احزابمان، می پردازیم، و این بدیهی است، چرا که جنبش کمونیستی آمریکای لاتین تحت تاثیر انقلاب اکتبر ایجاد شده است. از آن هنگام، این جنبش تجربه های سترگی را در مبارز طبقاتی گردآورده و به نیروی پرنفوذ سیاسی و به عامل مهمی در تکامل اجتماعی مبدل شده است.

* * *

انقلاب سوسیالیستی در روسیه برای میلیونها انسان تحت ستم و استثمار در همه کشورهای نیم کره غربی نور امید بود که تا باید. این فرمولبندی که توسط فعال برجسته و مشهور جنبش بین المللی کمونیستی، ویلیام ز. فوستر انجام گرفته مبین آنست که خبر قیام در پتروگراد ویدست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا در کشورهای ما با استقبال فوق العاده ای روبرو شد و این باور را تقویت کرد که رهائی از ستم فئودالی، سرمایه داری و امپریالیستی امکانپذیر است. اگرچه مطبوعات رسمی مفهوم رویداد های انقلابی در روسیه را تحریف نموده و یا مسکوت گذاشت، اما " کشفیات " آنان از سوی روزنامه های کارگری که در بسیاری از کشورهای این قاره منتشر می شدند آشکار گشتند. برغم آنکه اطلاعات محدود عینی وجود داشت، این روزنامه ها در تلاش بودند تا مفهوم واقعی اکتبر را توضیح دهند و به پشتیبانی از رهائی ملی و اجتماعی زحمتکشان که با اکتبر آغاز شده بود فرامی خواندند.

در سال ۱۹۱۸ در ریود ژانیرو تحت نام مستعار آلکس پاول جزوه ای با عنوان " انقلاب روسیه و مطبوعات " منتشر شد. در این جزوه دروغ های ضد شوروی مطبوعات رسمی افشاء می شدند. انتشار اسناد و مقالات روزنامه های مترقی اروپا و آمریکای شمالی نیز به همین منظور انجام می گرفتند هفته نامه " اسپار تاکوس "، که از سوی یک گروه مارکسیستی همانم در پایتخت برزیل منتشر می شد، در سال ۱۹۱۹ نامه لنین به کارگران آمریکا و بعد ها سخنرانی رهبر پرولتاریای جهانی را در

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

عمومی زحمتکشان برزیل (۱۹۸۶)، از سال ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۲، نماینده محلی استان اسپیرتو سانتو بود. وی هیئت تحریریه روزنامه حزبی این استان " فولاکایی کسبا " را اداره می کرد و برای ارگانهای مطبوعاتی دیگر نیز فعالیت می نمود. وی تحت پیگرد سیاسی قرار گرفت و در سال ۱۹۲۹ عفو شد. از سال ۱۹۵۴ عضو رهبری ملی حزب کمونیست برزیل و از سال ۱۹۸۶ نماینده حزب کمونیست برزیل در هیئت تحریریه مجله ما ست.

* این جزوه از سوی آستروخیلد و پیررا، یکی از بنیانگذاران حزب کمونیست برزیل نگاشته شده است.

اولین کنگره بین الملل کمونیستی* چاپ کرد. این نشریات و سایر نشریات مشابه به بسط مارکسیسم - لنینیسم در آمریکای لاتین یاری رساندند. اما میان بذر و محصول، میان اکتبر و اولین انقلاب سوسیالیستی در نیمکره غربی، نیم قرن فاصله بود. اما چرا ما برغم آن از نفوذ مستقیم نمونه روسی تکامل اجتماعی در منطقه خود سخن می گوئیم.

نخست: رشد کمی پرولتاریا و ژرفش بحران عمومی سیستم سرمایه داری موجب اعتلای محسوس جنبش اعتصابی در آرژانتین، برزیل، کلمبیا، مکزیک، شیلی و سایر کشورها شد. تحت تاثیر اکتبر این جنبش بطور دم افزونی خصلت سیاسی به خویش گرفت. ابراز پشتیبانی و همبستگی فراوانی با جمهوری شوروی، وجود داشت و درپاره ای از موارد به مبارزات پشت سنگرها کشیده شد. مبارزه در هقانان برای زمین و فعالیتهای روشنفکران و دانشجویان با مبارزات کارگران پیوند خورد.**
دوم: انقلاب روسیه بطور مستقیم و یا غیر مستقیم جنبشهای رهایی بخش را تشدید کرد. مبارزه مسلحانه در کراسی انقلابی برزیل - بویژه افسران مترقی (۲۷-۱۹۲۴) - علیه رژیم رجایی برنارد و جنبش ضد امپریالیستی ساندینیستا که به اخراج اشغالگران آمریکایی از نیکاراگوئه انجامید (۳۳-۱۹۲۷) شایسته تذکر ویژه هستند.

سوم: آگاهترین بخش پرولتاریا، روشنفکران و خرده بورژوازی تحت تاثیر مستقیم اکتبر از ایدئولوژی آنانارکوسندیکالیستی و فرمیسی بریدند و به صحت تاریخی مارکسیسم - لنینیسم پی بردند، امری که بطور تنگاتنگی با پیدایش جنبش کارگری در آمریکای لاتین پیوند داشت. تنها سه ماه پس از انقلاب در روسیه، در ماه ژانویه ۱۹۱۸، در بوئنوس آیرس کنگره موسس حزب بین المللی سوسیالیستی آرژانتین برگزار شد، که بزودی به حزب کمونیست تغییر نام داد.*** بعد از احزاب مارکسیستی - مارکسیستی - لنینیستی در مکزیک، اروگوئه و شیلی پایه گذاری شدند. در ماه مارس ۱۹۲۲ کنگره موسس حزب کمونیست برزیل برگزار شد. چنانکه آستروخیلد و پیرا نوشت، این واقع نمودار تلاش پرولتاریای برزیل برای هماهنگی مستحکم با پیشاهنگ پرولتاریای بین المللی اگرچه نه در گستره سازمانی، بلکه فکری بود.*** سه سال پس از آن یک حزب مارکسیستی - لنینیستی

* رجوع کنید به آ. پیرا، بنیانگذاری حزب کمونیست برزیل، ریود ژانیرو، ۱۹۶۲، ص ۲۸

** رجوع کنید به ورنک سودره، مقالاتی پیرامون تاریخ حزب کمونیست برزیل، ساوتیائولسو،

۱۹۸۴، ص ۳۹

*** مشروحتر، رجوع کنید به ل. پاسو، تاریخ احزاب سیاسی آرژانتین، ۱۹۳۰-۱۹۰۰،

بوئنوس آیرس، ۱۹۸۳، ص ۴۵۹-۴۵۷، ۵۳۲-۵۲۹

آ.*** پیرا، همانجا، ص ۴۷، در این کنگره ۹ نماینده از بیش از هفتاد عضو گروه های

کمونیستی در برزیل شرکت جستند.

در کوبا پایه گذاری شد و سپس احزاب کمونیست در کلمبیا، پاراگوئه، پرو و سایر کشورها ایجاد شدند.

روند شکل گیری جنبش کمونیستی در آمریکای لاتین دهه ها بطول انجامید. این امر را می توان بعلمت تکامل متفاوت اجتماعی کشورهای قاره، بلوغ متفاوت پرولتاریا، جان سختی فرقه گرائی و جزم گرائی و نیز دیگر علل دانست. اما انکارناکردنی است که جنبش کمونیستی پیش از جنگ دوم جهانی به يك نیروی پر قدرت سیاسی در آمریکای لاتین تبدیل شد. امپریالیسم و الیگارشی داخلی در سیمای این جنبش تهدیدی برای سلطه نامحدود خود می دیدند. بدین سبب نیز احزاب کمونیست تحت پیگرد وحشیانه قرار گرفتند.

احزاب کمونیست آمریکای لاتین از همان اوان در پی تأمین اتحاد عمل بودند. بمیاری از آنان فعالانه در کمینترن همکاری داشتند. در سال ۱۹۲۹ به ابتکار بخش آمریکای جنوبی کمینترن اولین کنفرانس منطقه ای در بوئنوس آیرس برگزار شد. این کنفرانس خصلت انقلاب های آمریکای لاتین را ضد امپریالیستی، دموکراتیک و ارضی یا دورنمای سوسیالیستی اعلام کرد. این کنفرانس اهمیت بزرگی برای همبستگی بین المللی، وحدت پرولتاریا و بویژه تحکیم اتحادیه سندیکا های آمریکای لاتین که در آن زمان پایه گذاری شده بود، قائل شد. بالاخره با این کنفرانس، سنت دیدارهای مرکزی و منطقه ای میان احزاب برادر بمنظور تبادل تجربه و هماهنگ سازی فعالیتها پایه گذاری شد*.

هنگام نظرافکنی به تاریخ پس از انقلاب اکثر تشخیص می دهیم که همراه با شکل گیری و پیدایش جنبش کمونیستی، آگاهی اجتماعی نیز بمرحله نوینی رسید و توده های گسترده خلق در مبارزه انقلابی گام گذاشتند. ما فقط بشاره به اعلام "جمهوری سوسیالیستی" در شیلی و قیام های دهقانان و کارگران تحت رهبری حزب کمونیست السالوادور در سال ۱۹۳۲، سرتگونی رژیم دیکتاتوری ماخاد و در سال ۱۹۳۳ در کوبا، قیام مسلحانه در برزیل در سال ۱۹۳۵، و ایجاد جبهه وسیع در بسیاری از کشورها، اعلام همبستگی توده ای با جمهوری اسپانیا و بعدها با اتحاد شوروی، زمانی که بار عمده جنگ علیه فاشیستهای آلمانی و نظامی گری ژاپنی را بدوش میکشید،

* هنگام کنگره هفتم کمینترن در سال ۱۹۳۵ احزاب کمونیست منطقه ۲۵ هزار عضو داشتند. اوائل جنگ دوم جهانی، ۹۰ هزار. در نتیجه اعتلای جنبش انقلابی پس از پیروزی برفاشیسم، در سال ۱۹۴۲ در آمریکای لاتین بیش از ۳۸ هزار کمونیست وجود داشت. در اجلاس مشاوره هاوانا در سال ۱۹۷۵ نمایندگان از ۲۴ حزب کمونیست و کارگری آمریکای لاتین و دریای کارائیب شرکت کردند که ۶۰ هزار کمونیست را نمایندگی می کردند. شمار اعضای احزاب در حال افزایش است.

اكتفا می کنیم . جنبش ضد امپریالیستی در سالهای پس از جنگ اعتلای بی سابقه ای یافت . انقلاب های دمکراتیک در گواتمالا در سالهای ۵۴-۱۹۴۴ و بلیوی در سال ۱۹۵۲ و نیز مسیاری رویداد های مهم دیگر بعقیده ما ، تنها قطعه های جداگانه ای از مبارزه خلیقهای آمریکای لاتین نبود ، بلکه خصلت نمای روند واحد دگرگونیهای ژرف اجتماعی و ایجاد شرایط رهاائی در آئنده بشمار می رفتند .

پیروزی انقلاب کوبا که نسبتاً سریع از دگرگونیهای ضد امپریالیستی و ضد الیگارشوی مرحله سوسیالیستی فراروئید ، با وجود تمام ویژگی های ملی و ویژگی های مربوط به آمریکای لاتین تداوم مستقیم اکثیر بود . با این انقلاب ، فصل نویینی از تاریخ قاره ما گشوده شد . این انقلاب بانمونه خود ، گسترش و ژرفش هرچه بیشتر فعالیت های انقلابی و نابودی آخرین پایگاه های استعمار در منطقه را ایجاب می کند .

در اواخر سالهای شصت دمکراتهای انقلابی در لباس نظامی در پرو ، پاناما ، بلیوی و اکوادور قدرت دست یافتند و امپریالیسم و الیگارشوی را مبارزه طلبیدند . در سال ۱۹۷۰ در شیلی اتحاد خلق که در رأس آن پرزیدنت سالوادر آلینده قرار داشت در انتخابات پیروز شد . این روند های انقلابی تجربه های با اهمیت برجای مانده ای را بدست دادند .

مبارزه در دوران یورش متقابل ارتجاع و کودتای فاشیستی نیز برغم شرایط دشوار ادامه یافت . باید همواره سخن لنین را به یاد داشت که می گفت ، ارتجاع ، اگر هم بتواند بطور موقتی جنبش را متوقف سازد بهیچ وجه نمی تواند آنرا کاملاً نابود سازد چراکه جنبش شکست ناپذیر است .^{*} با یورش جبهه ساندینیستی رهائی ملی در سال ۱۹۷۹ یکی از قسی ترین دیکتاتوری ها در هم شکست و انقلاب نیکاراگوئه پیروز شد . در نیمه اول سالهای ۸۰ چندین رژیم دمنش سرنگون شدند ، از جمله در برزیل . در پاره ای از کشورهای درمقیاس منطقه ای در تناسب میسان ترقی و ارتجاع تغییرات مثبتی به چشم می خورد . بدین جهت می توان از مرحله نوین مبارزه خلیقهای ما در راه دمکراسی و صلح ، برای رهائی ملی و اجتماعی صحبت کرد .

مشخصه این دوران چیست ، و کدام دورنها امروز دیده می شوند ؟ پیش از پاسخ باین پرسشها می خواهیم مهمترین درسهای اکثیر را بیاد آوریم : با وجود تنوع شرایط مشخص در کشور های آمریکای لاتین دورنمای مشترک تاریخی آنها سوسیالیسم است که در پی یک مرحله دگرگونی های انقلابی - دمکراتیک مستقر خواهد شد . پیش شرط ها برای این دگرگونیها نضج یافته اند . مسئله تعیین کننده مختصات نیروهای است که باید این دگرگونیها را انجام دهند .

د موکراتیزه کردن زندگی اجتماعی یکی از ضروریات حتمی عینی است که از تحولات در درون جوامع آمریکای لاتین ناشی می شود . این امر خود بخودی انجام نمی گیرد . رژیمهای " نیرومند " هنگامیکه دیگر نتوانند در مقابل " بهمن " مسائل اجتماعی و اقتصادی و اعتلای جنبشهای انقلابی - دموکراتیک ، تغییرات تعیین کننده ساختار طبقاتی و آگاهی اجتماعی اقشار و گروههای متفاوت اجتماعی چاره جوئی کنند ، از صحنه سیاست ناپدید می شوند .

امروزه نیروهای اجتماعی وسیعی در مبارزه برای دموکراسی شرکت دارند . طبقه کارگر رشد کمی چشمگیری کرده است و در زندگی سیاسی نقش بزرگتری به نسبت گذشته ایفاء میکند . در اوایل سالهای هشتاد ، قریب نیمی از جمعیت شاغل منطقه را تشکیل می داد . پایگاه اجتماعی پرولتاریا از طریق تکمیل ها ، کارمندان و پرولتاریای پر شمار ده گسترش می یابد . اگرچه طبقه کارگر در نتیجه رشد و تکامل ناموزون سرمایه داری ترکیب نامتجانمی دارد ، اما طبقه اصلی انقلابی بوده و باقی خواهد ماند . پویایی مبارزه طبقاتی ، روند های انقلابی رها بیخشد در منطقه ما و در تمام جهان موجب رشد خارق العاده آگاهی سیاسی آنان شده است . اعتصابهای اقتصادی و سیاسی پر شمارتر ، گسترده تر و نیرومند تر می گردند .

د هقانان ، متحدین تاریخی طبقه کارگر ، که مورد استثمار بورژوازی انحصاری ولا تیفوند بیستها قرار دارند ، همواره فعالانه تر در این مبارزات شرکت می جویند . اصلاحات ارضی ریشهای در اکثر کشورهای آمریکای لاتین مانند گذشته در دستور روز قرار دارد . بدینجهت نیز فعالیتهای توده ای د هقانان علیه معظم لا تیفوند بیستها و انحصارها انجام می گیرند .

سومین عامل بزرگ اجتماعی انقلابی - دموکراتیک (یک نیروی بالقوه و بالفعل) اقشار متوسط شهری ، محافظ وسیع روشنفکران ، کارمندان ، دانشجویان و زنان هستند . در این اقشار از مردم روند تمایز در حال شتاب گرفتن است و بیش از پیش به نیروی محرکه انقلاب تبدیل میشوند . نظامیان میهن پرست و روحانیون دموکرات نیز که در ارتباط تنگاتنگی با اقشار پائینی مردم ، با مردم ناحیه تحت سرپرستی کلیسا و بویژه در شهرستانها قرار دارند ، نقش فزاینده ای ایفاء می کنند . نباید از نظر دور داشت که در میان خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط احساسات و تمایلات ضد امپریالیستی و ضد الیگارشی بطور محسوس در حال تشدید است ، بخش چشمگیر این اقشار بدلت آنکه هیچ کمکی از دولت دریافت نمی کنند ، بوسیله رقابت سرمایه بزرگ فلاکت زده شده و بوسیله پرولتاریا و اقشار حاشیه ای می پیوندند . این روند نیز سبب گسترش نیروهای انقلابی - دموکراتیک می شود .

در تمام کشورهای منطقه الیگارشی مالی - صنعتی وجود دارد ، آنها همراه لا تیفوند بیستها بزرگ و راس ارتجاعی ارتش و بوروکراسی ارتباط تنگی با امپریالیسم دارند و دست نشانده آن هستند .

این نیروها، محافل با اصطلاح خائن را تشکیل می دهند - پس از رویدادهای مالدیوئاس (فالاکنند) و گرنادا، مداخله مسلحانه آمریکا در آمریکای مرکزی و دیگر مناطق جهان برخی تزلزلات در موضع این محافل نیز نسبت به آمریکا، پایگاه اصلی "مکراسی غربی بچشم می خوردند." آنها با عزیمت از منافع طبقاتی خود، در مقابل انجام اصلاحاتی برای دموکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و سالم سازی وضعیت در منطقه مقاومت نمی کنند بلکه حتی مشوق آن هستند.

در دوران اخیر نشانه های برخی تغییرات مثبت در اندیشه سیاسی چندتن از دولت - مردان آمریکای لاتین بچشم می خورد که در تلاش هستند به منازعات مسلحانه در آمریکای مرکزی از طریق مذاکرات پایان دهند، در جنبش غیرمتمهدها شرکت کنند، به استقرار نظم نوین بین المللی اقتصاد و تبدیل منطقه به منطقه عاری از سلاحهای هسته ای یاری رسانند. این امر توضیحی است برای برخی بیانیتهای رئیس جمهور پرو، که بنظر ما روح ضد امپریالیستی دارند، نظرات مثبت رئیس جمهور آرژانتین، برزیل و مکزیک پیرامون مسائل مختلف بین المللی و واقعیات نوین سیاسی در منطقه در فرار ننگین آخرین وارث سلسله دوالیه از هائیتی و اعتلای مبارزه خلقی علیه رژیمهای پاراگوئه و شیلی بازتاب یافته است.

بدیهی است که الیگارشی و بورژوازی بزرگ آمریکای لاتین، به ویژه بخش انحصاری آن، در تلاش حفظ "صلح طبقاتی" هستند. آنها از شیوه های متفاوت مانور اجتماعی و یا سرکوب مقاومت مردمی استفاده می کنند. در سیاست خارجی آنها بیشتر به سازش با امپریالیسم تمایل دارند. اما برخی عوامل بطور عینی سبب می شوند که آنان بطور دم افزونی در تضاد با امپریالیسم قرار گیرند. این عوامل در درجه نخست آنتاگونیسم های درونی سیستم سرمایه داری و نیز انقیاد توسط انحصارهای فراملیتی و بانکها هستند. نفوذ سوسیالیسم واقعی نیز که همکاری به نفع متقابل، مستقل از اختلاف در ایدئولوژی و نظامهای اجتماعی را پیشنهاد کرده و از مبارزه خلقهای آزاد شده برای استقلال کامل و پیشرفت اجتماعی - اقتصادی حمایت می کند، نقش ایفا می کند. ماجراجویی و سیاست حساب ناشدنی دستگاه اداری واشنگتن، که مایل نیست به واقعیات نوین سیاسی گردن نهد موجب ژرفش این تضادها می گردد.

بدین ترتیب شاخص مرحله نوین مبارزه ضد امپریالیستی، انقلابی - دموکراتیک اینست، که طیف نیروهای شرکت کننده در آن وسیع تر شده، توده های خلق سیاسی ترمی شوند، آگاهی طبقاتی پرولتاریا اعتلا می یابد و طبقه کارگر در زندگی اجتماعی و سیاسی نقش فزاینده ای ایفا می کند. پیش شرطهای ایجاد اتحادهای وسیع، ائتلاف های ملی و جبهه ضد امپریالیستی کشورهای و خلقها در مقیاس منطقه ای نضح می یابند. روند های عینی تکامل بین المللی، به ویژه تحولات در تناسب بین المللی نیروها، بسود صلح، دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و سیاست اتحادها

پیگیر و پرنرمش زانیدۀ انقلاب اکبر که احزاب برادر دنبال می کنند به تحقق این امریاری می رسانند .

اما ما بایک دشمن نیرومند - امپریالیسم آمریکا و تحت حمایتگانش سروکار داریم . آنها دارای توان عظیم مالی ، اقتصادی و نظامی هستند ، تجربه های زیادی در عوامفریبی و تحریف انده ان عمومی دارند و ما هرانه از سلاحی مانند ایدئولوژی ضد کمونیستی استفاده می کنند . کمونیسم ستیزی در آمریکای لاتین ، بعنوان نمونه در پاراگوئه تنها در شکل عقاید و جزئیات ارتجاعی تجلی نمی یابد ، بلکه در پیگرد روزمره در گراندیشان و در تروریسم جلوه گر می شود . تمام تاریخ جنبش ما زنجیره ناگسیخته پیگرد و منع فعالیت احزاب کمونیست است . کمونیستها همواره " شکار " شده ، بازداشت ، تحت شکنجه قرار گرفته و کشته شده اند .

شاخص کمونیسم ستیزی ، امروز مانند ۷۰ سال پیش از این ، آنست که مدافعان آن ، تمام آن کسانی را که علیه استیلای امپریالیسم و سلطه بی چون و چرا الیگارش داخلی ، در راه درگونی - های اجتماعی - اقتصادی و حقوق ملی و عادلانه ملتها مبارزه کنند ، بمثابه " عناصر خرابکار " و " سرخ " می نامند . کمونیسم ستیزی که از سوی دستگاه اداری و دانشگاهین به سطح سیاست دولتی ارتقاء یافته است به ابزاری برای سرکوب مبارزه آزاد بیخشر تبدیل شده است . ترور ضد کمونیستی امروزه فقط متوجه جنبشها و سازمانهای مترقی ، در مکررات - انقلابی و میهن دوست نیست ، بلکه علیه عدۀ کثیری از خلقها و کشورها یکار گرفته میشود . در درجه نخست ، کوبای سوسیالیستی ، نیکاراگوئه ، ساندینیمتی ، خلقهای سالوادور ، شیلی و پاراگوئه و دیگر خلقهای مبارز آماج کمونیسم ستیزی افسارگسیخته هستند .

کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی از انقلاب اکبر به بعد شالوده ایدئولوژی و پراتیک رژیمهای ارتجاعی را تشکیل می دهند . پیکار علیه " خطر سرخ " و حراست از " صلح داخلی " برای استروسفرها و پینوشه ها ، سوموزاها و نوین و رنگارنگ تا به امروز به مثابه دستاویزی برای ننگ آورتترین جنایات ، بازداشتهای توده ای و شکنجه ها ، ربودن ها و قتل بکار آمده اند . آنها در تلاش برای عزیز جلوه دادن خویش ، و گرفتن پول و برائت از خودگامی هایی که مرتکب می شوند ، مزدوران امپریالیسم آمریکا از آریابان خود نیز پیشی می گیرند . چنین بود که دیکتاتور پاراگوئه - بموقع خود اعلام آمادگی کرد که در ماجراجویی آمریکا در ویتنام شرکت نماید ، از تجاوز آمریکا در جمهوری دومینیک و گرنادا پشتیبانی کرد و امروزه به سرنگون ساختن دولت ساندینیمت و در هم شکستن و سرکوب واحد های چریکی السالوادور و یورش به کوبا فرا می خواند .

اگرچه کمونیسم ستیزی از لحاظ تاریخی شانس و دورنمایی ندارد ، اما این بهیچوجه بمفهوم بی اثر بودن آن نیست . تبلیغات ضد کمونیستی پیشداوری های زیان بخشی را در آگاهی اجتماعی

می افشاند . بذر مسموم آن در میان بورژوازی ارتجاعی و خائن و لا تیفوندیستها ، روحانیست — محافظه کار ، بخشی از روشنفکران و نیز بخشهای از لحاظ سیاسی عقب مانده مردم زمینہ تغذیه می یابد . یک قرن است که جهان از "خطر کمونیسم" و از انقلاب اکتبر با "خطر شوروی" مرعوب می شود . یکی از افسانه های نمونه وار ضد کمونیستی در آمریکا لاتین که بسیار مورد استفاده قرار می گیرد ، خطر "توسعه طلبی" کوبا و نیکاراگوئه است . بهمان شیوه ای که کوشش می شد مداخله نیروهای خارجی را در روسیه شوروی توجیه کنند ، امروزه می خواهند با تراوشات مغزی مشابه مداخله مسلحانه آمریکا در آمریکا مرکزی را توجیه کنند و افکار عمومی را علیه کمونیسم ، که گویا "ارزشهای غرب را تهدید می کند" برانگیزند . حقیقت پیرامون سوسیالیسم واقعی و سیاست صلح آن ، درباره دگرگونیهای انقلابی و شتابان کردن تکامل اجتماعی — اقتصادی در اتحاد شوروی یا تحریف و یا مسکوت گذاشته می شود . روشن بگوئیم ، تا هنوز نیروهای ارتجاعی توانسته اند با تبلیغات خویش بخشی از نیروهای دمکراتیک را منسحب ساخته و تضعیف کنند ، و عدم اعتماد در برابر کمونیستها برانگیزند و آنان را از همکاری با کمونیستها برحذر دارند .

بدیهی است که ما تمام این نکات را متذکر نمی شویم که برای کار تبلیغ و ترویج در میان متحدان اتحاد های خویش عذری جسته باشیم ، و اینکه خواسته باشیم ، دشواریهای غیر قابل تصور این کار مثلا تحت شرایط رژیم فاشیستی استروسنر و یا دو دهه حکومت دیکتاتوری در برزیل را روشن کنیم . ما با دشواریهای واقعا فراوانی روبرو هستیم و کمبودهای بسیاری نیز داریم . اما تحت همه شرایط ، از میان برداشتن کمونیسم ستیزی وظیفه ای درنگ ناپذیر می ماند ، چرا که شرط قطعی اتحاد نیروهای دمکرات — انقلابی است .

در ضمن فعالیت در میان اقشار مسموم شده از پیشداوریها و روحیات ضد کمونیستی بنظر ما اهمیت زیادی دارد که نقش تاریخی احزاب کمونیستی توضیح داده شود . میهن دوستی و احساس مسئولیت مدنی کمونیستها ، که قربانی خود گامگی فاشیستها شده اند ، اخلاص بری حد و مرز آنان به امر رهایی ملی و اجتماعی وطن باید به آگاهی توده ها برسد . ما سرسختانه تمام ادعاهای مبنی بر آنکه سوسیالیسم واقعی "غیر دمکراتیک" است ، در "بحران" قرار دارد و مدل اقتصادی آن در ورنا^۱ ندارد را پیوسته افشاء می کنیم . ما توضیح می دهیم که کمونیسم ستیزی ، ابزاری است برای متفرق ساختن و تضعیف نیروهای ضد امپریالیست و دمکرات و حفظ وابستگی کشورهای قاره به انحصاری فرامیلتی . کمونیسم ستیزی مانعی است در راه رشد و تکامل اجتماعی ، نفی کامل اندیشه های آزادخواهانه ، مساوات طلبانه و برادری که بورژوازی دنیای نو و کهن دویست سال پیش از این با آن به صحنه تاریخی وارد شد . ضد کمونیسم هر نقابی را که به چهره کشد نمی تواند ناخوانائی خویش را با دمکراسی و پیشرفت اجتماعی پنهان کند .

ما پیش از این به دگرگونیهی در آگاهی سیاسی آمریکای لاتینی‌ها اشاره کردیم. مهم اینست که بطور دم افزون درك می شود خطری که به گناه امپریالیسم بشریت را تهدید می کند چقدر بزرگ است. باید بی قید و شرط از بروز جنگ هسته ای پیشگیری کرد.

اما این پرسش مطرح می شود که آیا این امر باید "بهرقیستی" انجام گیرد؟ آیا از راه مبارزه بخاطر حفظ صلح، حل و نظایف نهائی انقلابی بی اهمیت جلوه داده نمیشود؟ آیا همزیستی مسالمت آمیز، بمفهوم صلح اجتماعی در چارچوب جهانی، منطقه ای و ملی نیست؟ بدیهی است که این امر بمفهوم "صلح" یا متجاوز نیست؛ بمفهوم پائین گذاشتن اسلحه با توجه به خطر امپریالیسم نیست. این امر غیرطبیعی می بود. اما ضروری و ممکن است که از بروز جنگها جلوگیری کرد. چراکه نیروهای بالقوه عظیم صلح و پیشرفت در برابر نیروهای نظامی گرا و مرتجع قرار دارند. در این رابطه می خواهیم سخنی راکه لنین در سال ۱۹۲۰ در هشتمین کنگره سراسری شوراهای روسیه ابراز داشت یاد آوریم. وی گفت: "... ما باید همواره شمار بیشتری از کشورهای راکه بی قید و شرط در موضع دشمنی با حکومت شوروی قرار دارند، بمسوی سیاست صلح خویش جلب کنیم."

مسئله برسر برقراری "صلح اجتماعی" در جامعه گسیخته از تضاد های طبقاتی و پایه تعویق انداختن رهایی ملی و اجتماعی نیست - حل آنها با انجام وظیفه انترناسیونالیستی، حفظ و تحکیم صلح در جهان - بستگی دارد. این امر، وظیفه خلقهای سیاره ما، تمام قاره ها و حکم درنگ ناپذیر زمان ماست.

در هنگام دیدار میخائیل گابایف با یک هیئت حزب کمونیست آرژانتین به سرپرستی آتوس فاوا، تاکید شد که رهبران احزاب برادر مسئولیت والائی برای ارزیابی های درست تئوریک روند های جاری در کشورهای خویش و در جهان و انتخاب مشی سیاسی و تاکتیک درست منطبق با ضروریات دوران معاصر را بعهده دارند. سرنوشت سوسیالیسم و استقلال ملی، استفاده از امکانات جنبش کارگری و جنبش رهایی بخش بمیزان زیادی به این امر بستگی دارد. حل بسیاری از مسائل عمومی بشری، آری مسئله بقای بشریت بسته به آنست.

برای طفره رفتن ازینک فاجعه هسته ای تنها یک راه برون رفت عقلانی و قابل پذیرش وجود دارد: همزیستی مسالمت آمیز میان دولت های با نظامهای اجتماعی متفاوت، یک نظم بین المللی که در آن حسن همجواری و همکاری جای قهرنظامی حاکم باشد.

شناخت آنکه، نظامیگری و ارتجاع تنها از راه تلاشهای متحد و همبستگی بین المللی لگام زده میشود، شاخص مرحله گونی است. امروزه در منطقه نهمینامد مکرر تیزه کردن و انجام دگرگونیهائی بسود اکثریت مردم بلکه، ایجاد اتحاد تمام نیروهای رهایی بخش ملی با نیروهای جهانی پیشرفت اجتماعی در دستور روز قرار دارد.

جنگ بطور کلی با تلاش احزاب کمونیست در تضاد است

پروفسور وادیم زاگلا دین

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد
شوروی

کلماتی را که ما برای عنوان مقاله انتخاب کرده ایم از لنین گرفته شده است^(۱) این کلمات اهمیت و مضمون موضع پیشقراولان جنبش کارگری را نسبت به جنگ و صلح بطور اختصار و متناسب با آن بیان میکند. لنین سیاستمدار برجسته سده ما بود. او بخش بزرگی از زندگی خود را وقف مبارزه عملی و ایدئولوژیک علیه نژاد میگری و جنگ کرد. و در این راه با شور یک انقلابی و فهم عمیق یک دانشمند و پیگیری یک دولتمرد عمل نمود. اندیشه و عمل لنین برای تأمین صلح بین خلقها امروز هم رهنمون مطمئن برای کلیه پویندگان راه او و علی الخصوص حزب کمونیست اتحاد شوروی است.

اکثر محققین بورژوازی بارها ادعا کرده اند که نظریات لنین در باره صلح و جنگ منعکس کننده شرایط آغاز سده ما بوده است و دیگر دارای اعتبار امروزی نیست. آری مطمئناً آثاری از او وجود دارد که نسبت به ما متأثر از دوران گذشته اند و این جای تعجب نیست. تعجب در آن است که نتیجه گیریهای لنین چقدر واقعی و انسانی اند که امروز هم از اهمیت بزرگی برخوردارند و اصول کار ما را در عصر جدید تشکیل میدهند.

لنین در باره چه می نوشت و سخن میگفت؟

در باره اینکه جنگ یک بلای وحشتناک و خطر مهلکی برای زحمتکشان و تمام بشریت است. او مبارزه علیه جنگ نا عادلانه و توسعه گرانه را وظایف طبقه کارگر کمونیست ها و تمام انقلابیون میدانست. لنین اعلام خطر کرد که تکلیف نژاد میگری به نابودی شرایط حیات جامعه بشری کشیده می شود^(۲) آیا این نظریه در باره وضع موجود ما صادق نیست؟ و آیا ما اعلام خطر او را در مورد عصر موشکها و اسلحه های اتمی حس نمی کنیم تا علیه آنها با هشجاری و پیگیری عمل نمائیم؟

لنین می نویسد که امپریالیسم بر اساس طبیعت خود نیروی محرک نژاد میگری و تسلیحاتی و همچنین مسبب اصلی جنگ ها است. آیا امروز هم اینطور نیست؟ و آیا این امپریالیسم در درجه اول

امپریالیسم آمریکا نیست که بشریت و موجودیت او را با توسل به نیروی اتمی و پایگاههای فضائی بسیار خطری که تاکنون وجود نداشته است تهدید می کند ؟

لنین می گفت که تنها سوسیالیسم و پیروزی کامل آن جنگ را از میان برخواهد داشت و قادر است بشریت را از مرگ درمیدان های کشتار حفظ کند . طبیعی است که سوسیالیسم هنوز بقیاس جهانی پیروز نشده است و کسی هم نمیتواند زمان آنرا تعیین کند . ولی سوسیالیسم جهانی کنونی که یک سوم از جهان را فراگرفته است از هم اکنون عظام سنگر خو. در ا علیه خطر جنگ با ثبات رسانده است و اوست که با یک سیاست بین المللی جدید و ارائه ابتکارات و پیشنهادات متعدد و تحقق آنان می تواند یک صحنه جدیدی از صلح واقعی را در تاریخ بشر بوجود آورد .

لنین در سالهای بعد از انقلاب اکبر نوشت که شرایط بین کشورها با سیستم های اجتماعی مختلف در جهان میتواند و باید یک زندگی صلح آمیز و یک همزیستی مسالمت آمیز باشد . او اعلام خطر کرد که امپریالیسم همیشه تلاش خواهد کرد تا همزیستی مسالمت آمیز را مختل کند و سوسیالیسم را با توسل به جنگ تضعیف نماید و نابود سازد . ولی از طرف دیگر امکان واقعی همزیستی مسالمت آمیز وجود دارد زیرا سوسیالیسم بطور روز افزون قادر به دفاع از خود است و در این دفاع از همبستگی و اتحاد نیروهای صلح دوست برخوردار است . علاوه بر این هر دولتی نیازمند به شرکت در مبارزه اقتصادی بین المللی است . در اردوگاه بورژوازیستاد های عمیقی وجود دارد که مواضع متفاوتی را نسبت به سوسیالیسم بوجود می آورند . آیا روند سالهای هفتاد پس از انقلاب اکبر و بیوه دهه اخیر صحت این ارزیابی را نشان نداده است ؟

فعلیت نتیجه گیریهای لنین درباره صلح و جنگ گواه بر قدرت عظیم خلاق و رهنمون ده مارکسیسم - لنینیسم است .

I

لنین می نویسد : " مسئله جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ - ۰۰۰ اساس سیاست تمام کشورهای جهان شده است و آن مسئله مرگ و زندگی برای میلیونها انسان است . ۰۰۰ انقلاب اکبر را در آن جدیدی را در این زمینه در تاریخ جهان بوجود آورده است . " (۳)

در حقیقت دولت سوسیالیستی نوبیا نه تنها یک سیاست دموکراتیک و صلح عادلانه را اعلام کرد بلکه با موضع و عمل قاطعانه خود سهم شایانی را در پایان بخشیدن به کشتار خلقها توسط امپریالیسم ادا کرده است کاره گیری انقلابی از جنگ جهانی امپریالیستی و افشا و برچیدن بساط کشتار انسانها توسط دو دسته از فارتگران سرمایه داری جهانی و و این از طرف ما کاملاً انجام شده است (۴) این اولین پیروزی طبقه کارگر بر نیروهای امپریالیستی - متجاوز - اولین پیروزی سوسیالیستی بر سیاست جنگی امپریالیستی است .

درخشش و شکوفایی انقلاب سوسیالیستی در سرزمین شوراها سبب یکسلسله تحولات عمیق و واقعا تاریخی در اقتصاد - اجتماع و سیاست گردید که سیمای جهان را از ریشه تغییر داد . در اینجا ما فقط مهمترین آنها را میآوریم .

اولا : ترکیب و تناسب نیروها ، میان دولت ها یکی تغییر یافت . در واقع و بویژه در دهه اخیر یک استروکتور جدیدی از جامعه بین المللی پیدا شد که در آن سیستم مقتدر سوسیالیستی جای دارد که قاطعانه برای جلوگیری از جنگ با اسلحه هسته ای و یک صلح پایدار بین خلقها مبارزه میکند . اجزاء این سیستم را چندین دولت که از یوغ استعمار رهائی یافته و اکنون مصمم در راه یک روابط بین المللی دموکراتیک و مستقل واقعی تلاش میکند و یک سری از کشورهای سرمایه داری که از موضع بی طرفی و عدم شرکت در پیمانهای جهانی تبعیت می کنند و همراه با دیگر کشورها سیاست تجاوز و اجزا - جوش را رد می کنند .

ثانیا : سیمای سیاسی کنونی زندگی بین المللی از جهات دیگری هم نسبت به سیمای آن در آغاز سده حاضر تفاوت عمده یافته است . سیاست جهانی کنونی تنها توسط اراده و عدل دولتها تعیین نمیگردد بلکه در واقع نیروهای سیاسی اجتماعی با فعالیت روزافزون در تدوین آن شرکت دارند و آنها عبارتند از جنبشهای کمونیستی ، دموکرات انقلابی ، سوسیالیستی ، سوسیال دموکراسی و اتحادیه های با سوسیالیسمهای متفاوت و سایر نیروهای اجتماعی متعدد دی که علیرغم تفاوت های سیاسی - مذهبی و ایدئولوژیک خود برای جلوگیری از وقوع جنگ و برای تکامل یک رابطه بین المللی فادی و متحد نو برای همکاری صلح آمیز بین خلقها وارد صحنه شده اند .

آری شرایط نوینی در روابط بین المللی پدیدار گشته است . روابطی که طبیعتاً برای تعیین شناخته بود ولی اعجاز انگیز است که لنین این تکامل نوین بین المللی را پیش بینی کرده است . یاد آور میشویم که لنین از ضرورت امکان تبدیل شدن سوسیالیسم به یک قدرت تعیین کننده سخن رانند . او پیش بینی کرد که کشورهای مستعمره به یک عامل بسیار مهم در نبود علیه تجاوز و سیاست بوتریوسیدات و نظا میگری تبدیل میشوند و فعالیت ضد امپریالیستی نیروهای وسیعی در اجتماع بلا منازع گسترش خواهد یافت . و این نظریات تنها آرزو نبودند بلکه نتیجه گیریهایی هستند . متکی بر تحلیل علمی و جوه اساسی تکامل اجتماعی و متکی بر تجزیه و تحلیل وجوهی که قبل از همه در نتیجه انقلاب کبیر سوسیالیستی بطور معتنا بهی رشد کرده و یا تعمیق یافته اند .

طبیعی است تغییراتی که در جهان بوقوع پیوسته است بر شرایط مربوط به مسئله جنگ و صلح هم مؤثر بوده است . لنین در آن زمان از این فرض حرکت کرد که جنگ ها و جنگ های امپریالیستی اجتناب ناپذیرند و این نکته را بارها بیان کرده است . در عصر جدید که با دوران آن که در پس آنست انقلاب اکبر آغاز شده است اوضاع جهان را تغییر داده است . امروز روشن است که با توجه به ترکیب

نیروه‌های حاضر در جهان میتوان از جنگ هسته‌ای جلوگیری بعمل آورد و این هم اکنون دیگر اجتناب ناپذیر نیست .

این نتیجه‌گیری است که متفکرین مارکسیسم - لنینیسم و همه جنبش کمونیستی در سالهای دهه پنجم و ششم بدان رسیده‌اند . هرگز تاکنون حفظ صلح و جلوگیری از جنگ پاندازه امروز از ضرورت حیاتی و ابرام برخوردار نبوده است . و این منوط به پدیده‌های نوین دهه اخیر است ، یعنی ناشی از انقلاب علمی و فنی است .

هنگامیکه انقلاب علمی و فنی پابعرصه وجود گذاشت تنها بخش نظامی بلکه در درجه اول و متأسفانه عرصه اسلحه‌های امحاء دسته جمعی را فراگرفت . لنین می‌نویسد : تکامل تکنیک نظامی بدانجا کشیده میشود که " جنگ چنان قدرت تخریبی پیدا می‌کند ، که مهار کردن آن ناممکن میگردد " لحظه این تسخیر ناپذیری فرارسیده است . میخائیل گورباچف میگوید " در نتیجه تراکم اسلحه‌های هسته‌ای و تکامل آن ، بشریت فنا ناپذیری خود را از دست داده است . تنها زمانی که اسلحه‌های هسته‌ای نابودگردند میتوان بشریت را نجات داد . " (۱) و این وظیفه مهم دوران ما و پیش شرط اصلی حیات بشر است .

در تجزیه و تحلیل امکان و ضرورت جلوگیری از جنگ هسته‌ای مردم زیادی سخنان لنین را درباره نتایج کلاژویتس مورد توجه قرار میدهند که جنگ همان ادامه سیاست یا وسیله دیگری است . و این نظریه را لنین و از قرار معلوم ، فهمید و آنرا درست تشخیص داد . این نظریه او امروز هم معتبر است ؟ بنظر من پاسخ این سؤال باید کاملاً دیالکتیکی باشد .

در ابتدا جنگ هسته‌ای را که امپریالیسم آمریکا تدارک می‌بیند در نظر میگیریم . آیا این ادامه بلاواسطه همان سیاست ضد خلقی و تجاوزگرانه و سیادت طلبانه ، سلطه‌گری جدید بر جهان و خط بطلان کشیدن بر سوسیالیسم نیست ؟ و این نه تنها ادامه بلاواسطه بلکه بخش مستقیم آن سیاست است . هرگاه امپریالیسم تصمیم بگیرد برخلاف خرد انسانی چنین جنگی را آغاز کند و آنگاه بدون تردید ادامه سیاست ضد انسانی و دیوانه وار خود را ب معرض تماشا گذارده است .

این بدان معنی نیست که در تأثیر متقابل جنگ و سیاست تغییری پیدا نشده است . تغییرات بسیاری بوقوع پیوسته است - و آنهم تغییرات اساسی . مهمترین آن عبارت از آنست که با توسل به جنگ هسته‌ای هیچ هدف سیاسی بدست نیاید . در این رابطه باید گفت که جنگ هسته‌ای ادامه سیاست نیست . بنابراین مؤکداً باید گفت که جلوگیری از جنگ هسته‌ای و دفع آن از عرصه حیات اجتماعی دارای اهمیت حیاتی و وظیفه مهم ضرور است .

II

همانطورکه معلوم است سنگ بنای سیاست خارجی سوسیالیسم را لنین فرمولبندی کرد . از این

دیدگاه فرمان صلح لنین دارای اهمیت اصولی است که نباید به آن کم بها داد. در این سند دولتی جنگ سلطه گرانه و تجاوزگرانه برای اولین بار در تاریخ بشر بعنوان «بزرگترین جنایت نسبت به بشریت» ثبت شده است. و این تعریف و ارزیابی در عصر هسته ای ما دارای عالیترین درجه فعلیت است. در فرمان صلح، هدف سیاست خارجی سوسیالیسم فرمولبندی شده است، یعنی رسیدن به صلح برحقیق دموکراتیک، و صلحی بدون آنوکسی (یعنی بدون تسخیر سرزمین های دیگران، بدون پیوستن اجباری خلقهای دیگر به خود) و بدون پاچ دهی. (۸) عبارت دیگر: یعنی صلحی که براساس آن حق هرملتی برای تعیین آزاد سرنوشت خود معلوم شده است. آیا امروز این خواسته فعلیت قطعی ندارد، وقتی که امپریالیسم آمریکا سرکوب حق ملتها را در تعیین سرنوشت خویش وقیحانه و تقریباً به اصول سیاست خود اعلام کرده است؟

این فرمان صلح آمادگی سوسیالیسم را در احترام متقابل به حقوق و منافع دیگرکشورها بدون استثنا اعلام میدارد. در واقع این اصول فکر، هسته طرح لنین را تکامل داده و منظم ساخته و مشکل همزیستی مسالمت آمیز بین کشورهای با سیستم اجتماعی متفاوت عرضه شده است.

سرانجام فرمان صلح لنین نه تنها به حکومت ها بلکه به خلقها هم خطاب گردیده است. هنگامیکه لنین اصول صلح دموکراتیک را پیشنهاد کرد درست خطاب او به خلقها و تصورات و ایدآل های آنان بود. وی با مراجعه مستقیم به زحمتکشان از آنها خواست که کمک کنند تا مسئله صلح بپایان برسد (۹) و از ضرورت کمک به خلقها برای شرکت در امر صلح و جنگ سخن راند. (۱۰)

آری نه تنها جنگ بلکه صلح دموکراسی که براساس احترام به حقوق هر خلقی استوار باشد و صلحی که با تعدد دموکراتیک تحصیل شده باشد و صلحی که در نتیجه پشتیبانی از پیوند اعمال سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی و توده خلقها تضمین شده باشد. اینست طرح لنینی در این باره. در حقیقت پلاتفرم سیاست خارجی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی همان ادامه و تعمیق و تکامل این طرح لنین است که آزمایش خود را طی تاریخ بدرستی پس داده است.

ایده لنین در باره روابط عادی بین المللی خود وسیله ای در دست احزاب کمونیست و کارگری و همچنین احزاب دموکراتیک انقلابی است. ضرورت صلح و همزیستی مسالمت آمیز حتی در جنبش سوسیال دموکراسی هم ظنین انداخته است. ایده لنین حتی در بین نیروهای اجتماعی و سیاسی که علی الاصول با سوسیالیسم و کمونیستها فاصله دارند و یا نسبت با آنها حالت خصمانه ای دارند گسترش یافته است. بدینوسیله است که اصول اعلام شده از طرف انقلاب اکتبر از سال ۱۹۴۵ در اسناد سازمان ملل متحد در باره حقوق خلقها پذیرفته شده است. بطوریکه میتوان گفت که این اصول به میزان عادی روابط بین المللی امروزی تبدیل شده اند.

در این جریان نفوذ فزاینده سوسیالیسم و نیروهای دموکراتیک و توده خلقها در تکامل بین-

المللی منعکس است . این نفوذ هر اندازه قدرت نیروهای ترقیخواه اجتماعی بیشتر میشود ، قدرتمندتر میگردد . امروز دیگر قابل اثبات است که وسیعترین افشار عمومی در تمام کشورها دریافتند که همزیستی مسالمت آمیز یک ضرورت حیاتی است و راه حل دیگری غیر از سیاست خارجی که کشورهای سوسیالیستی و کمونیست ها به خلقها پیشنهاد میکنند وجود ندارد .

بدون اغراق میتوان گفت پیشنهادات و ایده ها و ابتکارات مشخصی که اتحاد شوروی و دیگر احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی و کمونیستها در مجموع در دو سال اخیر ارائه داده اند ، نقش بزرگی داشته است . مطلب بر سر طرز تفکر سیاسی جدیدی است که با زمانه هسته ای مطابقت داشته باشد .

در واقع این تفکر سیاسی جدید چیزی جز تکاملی خلاق تفکر فرمول شده توسط لنین درباره جنگ و صلح - اصول سیاست خارجی سوسیالیسم در شرایط زمانه هسته ای برای زنده ماندن بشر نیست . و این تفکر جدید بر مبنای متد مارکسیسم - لنینیسم و دیالکتیک انقلابی آن استوار است . نقطه اتکالی این تفکر جدید عبارتست از شناخت اینکه تضاد بین جنگ و صلح - تضاد بین هستی و نیستی بشریت در زمانه هسته ای بر سایر تضادها تقدم یافته است . طبیعی است که این بدان معنی نیست که تضاد اساسی سیاسی اجتماعی دوران ما یعنی تضاد بین سوسیالیسم و سرمایه داری از بین رفته است . این تضاد همچنین راه اصلی ترقی اجتماعی است (و سهمین علت هم تضاد اصلی نامیده میشود) ولی تحت این شرایط بشریت نمیتواند بسوی ترقی برود ، زیرا هستی خود را تا زمانیکه تضاد بین جنگ و صلح حل نشده است ، به خطر میاندازد . تا همین بموقع پیروزی سیاست صلح شرط ترقی تمام زمینهای فعالیت بشری گردیده است .

پیوند متقابل و وابستگی متقابل بشریت دیگر امروز طی بین المللی شدن تولید و مبادله در تمام حیات اجتماعی ابعاد جدیدی پیدا کرده است . خطر نابودی عمومی در طی جنگ هسته ای و تتراکم مسائل حاد جهانی مانند رفع عقب ماندگی اجتماعی و یا مسائل محیط زیست چنان تهدید آمیز شده اند که حزب کمونیست اتحاد شوروی و سایر احزاب برادر را باین نتیجه رسانده است که شرایط عینسی شناخت وحدت بشر را بمثابة یک حیات یکپارچه و روابط بین او و جامعه و طبیعت را اجباری کرده است و طبیعی است که انسان باید طرح یک سیاست واقع بینانه و مسئول را بریزد که با وضع واقعا فوق العاده ای برای اولین بار در تاریخ بشر وجود آمده است مطابقت کند .

مطلب بر سر سیاستی است که هدفش واقعیت دادن کامل و قطعی به همزیستی صلح آمیز بین دولت ها و خلقها است . سیاستی که بر اصل تعادل منافع خاص و عام استوار و برآورنده نیازهاست . آینده باشد . سیاستی که آینده را برای همه و هر کس تأمین کند . چنین سیاستی باید بر این اصل مارکس استوار باشد که مینویسد : " قانون اخلاقی و حقوقی که روابط بین انسانها را تنظیم میکند باید

به قانون اصلی بین‌ملتها تبدیل شود. (۱۱) میخائیل گورباچف در مسکو گفت که برای جهان بدون اسلحه هسته‌ای، برای زنده ماندن بشریت باید به سیاست عرف اخلاقی انسانی‌عام خاتمه داد. (۱۲)

جهت غالب در تفکر جدید این‌ایده است که باید فرق بین پراتیک سیاست و عرف اخلاق انسانی‌عام را برطرف ساخت.

حزب کمونیست اتحاد شوروی عمراء با سایر احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی این‌ایده تفکر جدید را در پراتیک سیاسی و اعمال مشخص پیدا می‌کنند. تمام پیشنهادات آنها با توجه به یک سری نقطه نظریات اساسی توأم است: امنیت یک مسئله سیاسی است که باید با حربه سیاسی حل شود. مسابقه تسلیحاتی و غافلگیری اتی متقابل باید از طریق تقلیل تسلیحات و قبل از همه از زمین بردن سلاح اتی برطرف گردد. نزاع‌ها باید از طریق سیاسی و در پشت میز مذاکره رفع گردند. تأمین صلح و امنیت مسئله همه خلقها است و با تلاش همه آنها باید حاصل شود. سیاست تأمین امنیت باید حقوق و منافع قانونی تمام خلقها را کاملاً در نظر بگیرد. خلع سلاح باید شرایط تکامل را بوجود آورد - امنیت واقعی مشروط به همکاری عمیق و رشد یافته بین المللی است که طبعاً حل مسائل جهانی را دربر میگیرد.

خط مشی حزب و دولت ما در قبال سیاست جهانی که در هفتاد و هشتاد سالروز انقلاب کبیرا کتبیر توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی خطاب به مردم شوروی ابراز شده است عبارت است از خط مشی صلحدوست پیگیر. برخورد ما به مسائل بین المللی واقع بینانه و انعطاف پذیرانه است که در طی آن از تفکر سیاسی جدید الهام میگیریم. ما با سماجت در آن جهت فعالیت میکنیم تا دولتها در حول هزاره سوم زره هسته‌ای خود را بدور اندازند و اجازه تسلیحات فضا را ندهند و سرانجام آنها را روی زمین نابود کنند. (۱۳)

برنامه سیاست خارجی کنونی کشورهای سوسیالیستی برای اولین بار در تاریخ بشر در این‌انگونه پیشنهادات دیپلماتیک هست که حل تمام مسائل را دربر میگیرد و صلح را بطور مطمئن تأمین میکند و یک سیستم تکامل یافته ای از حقوق برابر و منافع سود مند بین المللی دست مییابد. مسائل مطرحه عبارتند از مسائل نظامی - سیاسی - اقتصادی و انسانی، عبارت دیگر ما با مسائل بسیار وسیع و عام سروکار داریم که حل آنها نه تنها خطر جنگ هسته‌ای را مرتفع می‌سازد بلکه شرایطی را ایجاد می‌کند که این خطر از نو سر باز نکند، امری که حائز اهمیت بسیاری است.

III

دشمنان و دوستان سوسیالیسم کرارا سؤال می‌کنند که آیا برنامه پیشنهادی شما واقع بینانه است؟ حتی برخی از آنان مدعی اند که آرزوی شما مبنی بر جهان بدون اسلحه هسته‌ای یک تخیل است - بشریت هرگز از اسلحه و حتی از اسلحه امحاء دسته جمعی آزاد نخواهد شد.

ولی برنامه^۱ ما يك تخيل نیست . این يك حقیقت است که بشریت آن وظایفی را برای خود اختیار می نماید که عهده انجام آن برآید . امروز هم بشریت نه تنها برای خود وظایف تعیین می کند ، بلکه توان انجام آن وظایف را هم دارد تا جهانی عاری از اسلحه هسته ای بوجود آورد ، هر چند که حاصل این وظایف فوق العاده دشوار است - چرا ؟ و این دشواری از چیه چیز ناشی میشود ؟

این دشواری ناشی از طبیعت جنگ طلب امپریالیسم است و این مهمترین دشواری است . امپریالیسم يك پدیده تصادفی نیست ، و آن دشواری بسادگی از ولع ذاتی امپریالیسم برای اعمال قدرت ناشی نمی شود . نئین بهنگام تجزیه ماهیت امپریالیسم بشمايه سرمایه داری انحصاری چهار نوع عهده انحصار را متبلور ساخت : انحصاری که ناشی از انحصاری کردن تولید بوجود میآید ، انحصاری که ناشی از تملك منابع خام است ، انحصاری که از انحصاری شدن بانک ها صورت میگیرد و انحصاری که از سیاست استعماری پدیدار میگردد . میلیتاریسم که بطور عمیق هم اکنون در ایالات متحده و سایر کشورهای سرمایه داری ریشه دوانده است ماهیتا يك نوع جدید و خاصی از انحصاری امپریالیستی است . مقام سوداگری تسلیحات در استورکتور اقتصاد جامعه سرمایه داری - سهم هزینه تسلیحات و تراکم آن در اقتصاد سرمایه داری دولتی انحصاری ، نقش قرار دادهای تسلیحاتی برای تأمین سود سرمایه داری انحصاری همه حاکی از آنست که نظامیگری کنونی (بخش صنایع نظامی آن) به يك بخش عظیم در زیربنای امپریالیسم امروزی بدل شده است - کپلکس نظامی - صنعتی هم مرحله ای از انحصاری شدن تولید و هم مرحله تکاملی میلیتاریسم را نشان میدهد . به همین جهت است که مبارزه علیه میلیتاریسم فوق العاده بخرنج است .

اما وقتی اوضاع را بدقت مورد توجه قرار دهیم ، وضع بهیچوجه نا امید کننده نیست و وظایف مربوط به آن قابل اجرا است . استعمار انحصاری هم (در زمان حیات لنین) به يك پایه اقتصادی امپریالیسم بدل شده بود . ولی امروزه سلطه استعماری در شکل قدیمی خود از بین رفته است و از آنها بطورکلی تنها جزیره ای در دریای کشورهای آزاد شده باقی مانده است . این جزیره که دوران گذشته استعماری تنگ آور نیز بدون شك ناپود خواهد شد . طبیعی است که امپریالیسم تلاش می کند تا مستعمره های خود را در شکل جدید - در شکل استعمار نوین تجدید کند ، ولی این پدیده جدید دارای جریان تکاملی است که برای امپریالیسم مشکلاتی را همواره دارد .

سرنوشت انحصار استعمارگر امپریالیستی بوضوح نشان میدهد که مبارزه علیه میلیتاریسم بشمايه يك انحصارگر امپریالیستی میتواند موفق آید باشد . در اینجا طرحهایی برای دگرگونی و برای اقتصاد صلح و غیره بسیار جالب اند . چیزی که نه تنها از طرف نمایندگان جنبش کارگری ، بلکه از طرف بخش معینی از جهان سوداگر نیز گسترش می یابد . بنظر من مارکسیست ها باید توجه بیشتری بدان نمایند . امپریالیسم يك پدیده بخرنجی است . امپریالیسم نه تنها يك عنصری از زیربناست ، بلکه

میزان زیادی يك عنصری از روینای امپریالیسم و سیاست اوست . میارزه علیه پدیده روینائی کا ملاواقعی است . امری که میارزه جنبش کارگری و جنبش دموکراتیک بعد از انقلاب اکبر تاکنون آنرا باثبات رسانده است . مهترین چیز می برای تضمین موفقیت میارزه (هم در سطح روینائی و هم زیرینائی) باید بدست آید ، عبارت است از تمرکز گسترده و سازماندهی تمام نیرو هائی که قادرند علیه امپریالیسم و جنگ بخالفت برخیزند .

در وهله اول گسترش فعالیت ضد جنگ کوهیست ها و جنبش کارگری بمفهوم وسیع آن مطرح است . این کا ملا طبیعی است که در محافل مختلف جنبش کارگری بحث شدیدی برسر میزان و نسبت بین میارزه برای صلح بمشابه عالیترین هدف انسانی و میارزه طبقاتی پرولتاریا ، یعنی میارزه برای آزادی اجتماعی جریان دارد .

پاسخ باین سؤال را مارکس و انگلس و لنین داده اند . وقتی انسان آثار آنها را مطالعه می کند ، متعجب میشود که آنها تا چه حنعمیق به ماهیت این پروسه تاریخی و آینده آن پی برسدند . ما یاد آور میشویم که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست از آن سخن گفتند که وقتی کارگران خود را آزاد کنند تمام بشریت را آزاد کرده اند . بعد ها انگلس این فرمول را تغییر داده و آنرا حتی برآتر ساخت . او نوشت که طبقه کارگر نمیتواند خود را آزاد کند تا وقتی که تمام جامعه را آزاد نکند (۱) . بحیث دیگر برای پایه گذاران دانش ما ، آزادی بشریت بعنوان عالیترین هدف در دور میارزه طبقه کارگر در نظر گرفته شده است . هدفی که با میارزه طبقه کارگر که از مرز خود هم فراتر میرود باید حاصل شود . در اینجا به کلمات انگلس اشاره میشود : " کمونیسم طبق اصول خود مافوق اختلاف بین بورژوازی و پرولتاریا قرار دارد . " و او اهمیت تاریخی این مطلب را نه برای آینده ، بلکه برای زمان حاضر هم شناختماست . کمونیسم میخواهد عمین اختلاف را از بین ببرد ، زیرا کمونیسم امر تمام بشریت است و نه تنها مختص کارگرانی . (۱۵)

جهت عمده آزادی بشریت ، آزادی او از بلای جنگ بوده و بویژه امروز هم هست . این کا ملا قابل فهم است که برای مارکس و انگلس ، لنین مهار کردن جنگ بمشابه يك بخش ارگانیک از میارزه آزاد یخواهانان و طبقاتی پرولتاریا در نظر گرفته شده است .

پایه گذاران دانش ما براین عقیده بودند که پیروزی قطعی برجنگ با پیروزی سوسیالیسم بدست میآید . این نظریه امروز هم به صحت خود باقی است . ولی امروز معلوم شده است که پیروزی بشر جنگ هسته ای شرط بلاقید نه تنها برای آینده سوسیالیسم در قیاس جهان ، بلکه ادامه حیات بشریت بطور کلی است . از طرفی قدرت سوسیالیسم و جنبش کارگری آنقدر نیرومند است که بطور واقعی وظیفه میارزه علیه خطر هسته ای را تعیین و آنرا مهار کند .

آیا این بدانمعنی است که در شرایط کنونی وظایف میارزه طبقاتی و میارزه اجتماعی اهمیت خود

را از دست داده و بعقب رانده شده اند ؟ بهیچوجه ! احزاب برادر تاز وحدت دوگانه ها را رهنمود خود قرار داده اند . سبقه کارگر بجا به مبارز پیشرو برای آزادی اجتماعی زحمتکشان ، درصدم قدم مبارزه برای تأمین اولین حق انسان یعنی حق حیات قرار دارد . هر دو جهت این تاز در هم بافته شده اند . یکی را از دیگری باز کردن عملاً غیر ممکن و از نقطه نظر ثئوریک غلط است .

طبقه کارگر آزادی اجتماعی را نمیتواند بدست آورد ، اگر از جنگ جهانی جلوگیری بعمل نیامورد و در مبارزه براف جلوگیری از جنگ نمیتواند پیروز بیرون آید ، بدون اینکه مصمم برای حقوق اجتماعی خود که مسابقه تسلیماتی آنرا محدود کند ، برای حقوق سیاسی خود که توسط سیاست تجاوزگرانه و نژاد میگری امپریالیسم سرکوب میشود ، بجایزه برنخیزد .

بنا بر این این ویژگی مرحله دوران کنونی ما است که برای اولین بار وظایف انسانی و دموکراتیک عام اجتماعی طبقه کارگر تا این حد بیکدیگر نزدیک شده اند و از جهات متعدد ی - قبل از همسه جلوگیری از جنگ - با هم جوش خورده اند و این یک وضع واقعا یگانه ای است . مفهوم سیاسی آن عبارت از اینکه اکنون تنها شانسی و فرصت دست داده است تا ائتلاف جهانی واقعی از تمام نیروهای واقع بین و عاقل و طرفدار نجات حیات بشریت بوجود آید . تشکیل چنین جبهه ای شرط مقدم برای حل انسانی ترین و دموکراتیک ترین وظایف طبقاتی برای جلوگیری از فاجعه هسته ای است .

مشخصه عصر ما در این است که بشریت شاید برای اولین بار در تاریخ خود آغاز تشخیص یکپارچگی واقعی از سرنوشت و هستی خود را بعنوان یک واحد هستی نموده است و این در او یک توان عظیمی را برای بقا خود ایجاد میکند . گرد هم آیی دوسمکو برای یک جهان بدون اسلحه هسته ای ، برای زنده ماندن بشریت تجلی کرد : تشخیص اینکه بقا ممکن و ضرور است ، راه خود را بیشتر و بیشتر باز میکند . این تفکر جدید در محافل وسیعتری از افکار عمومی جهان امروزی نفوذ میکند .

لنین مطالب زیادی درباره پاسیفیسم نوشته است و نظریه اش در این زمینه مشخص بود . او محتوای مثبت پاسیفیسم علیه جنگ را شناخت ، ولی در عین حال میدید که روحیه پاسیفیستی میتواند اغلب توسط محافل میلیتاریستی مورد سوء استفاده قرار گیرد و آگاهی رزمجویانه ضد جنگ توده ها را کند نموده تلاش و وسائل انقلابی آنان علیه جنگ را تضعیف نماید .

امروز که خطر این وجود دارد تا جنگ هسته ای بتواند واقعا به یک فاجعه کشنده شود ، محتوای مثبت پاسیفیسم به محتوای عمده تبدیل شده است . تصادفی نیست که محافل امپریالیستی که قبلا بیعمل نبودند تا به طرفداران نظریه پاسیفیستی چشمک زنی کنند ، اکنون عی الاصول این گونه نظریات را یکدست رد میکند . بویژه در حال حاضر که در نتیجه فعالیت سیاست خارجی سوسیالیستی تاز خطر نظامی از طرف شرق و حتی تاز مسئولیت مساوی ، نفوذ خود را آشکارا تا حد زیادی از دست داده است .

پاسیفیسم امروزی ، حتی اگر در نظر گرفته شود که برخی از هواداران آن مرد هستند (تردید برخی از آنان در اینکه مقاومت مسلحانه خلقها علیه امپریالیسم قانونمند است) یک نیروی است که در زنده ماندن بشریت مؤثر است . و این نکته ایست که کمونیست ها در رابطه خود با پاسیفیست ها علیرغم تفاوت های ظریف نظریاتشان در نظر میگیرند .

بحسب وسعت و تنوع جنبش کنونی طرفداران زنده ماندن بشریت ، بالطبع وظایف متعددی برای شرکت کنندگان در آن بوجود میآید ، بدون اینکه هیچکدام از آنان موانع ماهوی خود را از دست بدهند . منافع مشترک عمده آنان را نه تنها باید حس کرد ، بلکه باید تضمین هم نمود ، باید علیرغم مشکلات سیاسی و بیش از آن وجود رقابت آیدئولوژیک ، کار دسته جمعی برای یک هدف عالی را آموخت . افتخار مشترک و وظیفه عام انسانی ما را به مبارزه بیزم و عمل و پیروزی بر نابودی هسته ای جهان هشدار میدهد .

لنین مینویسد : " پایان دادن به جنگ ، برقراری صلح میان خلقها و قطع غارت و زورگویی - اینست ایده آل و آرمان واقعی ما " . (۱۶)
برای اینکتابین آرمان حاکم شود احزاب کمونیست و احزاب کارگری نبرد برادرانعمودا کارانعمای پمپش میبرند .

- ۱- و . ای . لنین ، مجموعه آثار ، جلد ۱۷ ، ص ۴۹۲ .
- ۲- همانجا ، ص ۴۲۰ .
- ۳- همانجا ، جلد ۳۳ ، ص ۳۵ .
- ۴- همانجا ، ص ۹۳ .
- ۵- ن . ک . کروپسکیا ، این است لنین ، بنگاه انتشاراتی دیتس ، ۱۹۶۶ ، ص ۶۸/۶۷ .
- ۶- " نویسنده ویچلاند " ، ۱۷ فوریه ۱۹۸۷ .
- ۷- و . ای . لنین ، آثار ، جلد ۲۶ ، ص ۲۴۰ .
- ۸- همانجا ، ص ۲۳۹ .
- ۹- همانجا ، ص ۲۴۲ .
- ۱۰- همانجا .
- ۱۱- کارل مارکس ، فریدریش انگلس ، آثار ، جلد ۱۶ ، ص ۱۳ .
- ۱۲- " نویسنده ویچلاند " ، ۱۷ فوریه ۱۹۸۷ .
- ۱۳- " نویسنده ویچلاند " ، ۱۴/۱۵ ، مارس ۱۹۸۷ .
- ۱۴- کارل مارکس ، فریدریش انگلس ، آثار ، جلد ۲۱ ، ص ۳۵۷ .
- ۱۵- همانجا ، جلد ۲ ، ص ۵۰۵ .
- ۱۶- و . ای . لنین ، آثار ، جلد ۲۱ ، ص ۲۹۲ .

پروسه دگرگونسازی در عرصه مناسبات اقتصادی اتحاد شوروی با کشورهای دیگر

ولا دیمیر کا منتسوف

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی
معاون رئیس شورای وزیران اتحاد شوروی

در کشور ما کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در پانوم آوریل ۱۹۸۵ خود استراتژی تسریع رشد اقتصادی - اجتماعی جامعه شوروی را تصویب کرد. در اسناد و مدارك کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی و پانوم ژانویه کمیته مرکزی در سال ۱۹۸۷ جوانب تئوریک آن بتشریح مورد بررسی واقع شد. از آن هنگام این استراتژی راهنمای تحول در مجموعه سیستم اقتصادی و از جمله در سیستم برنامه ریزی و سازماندهی مناسبات اقتصاد خارجی ما است.

در کنگره از آن سخن گفته شده، روابط، متقابلاً سودمند اقتصادی با دیگر کشورها باید در مقیاس وسیع و بانگرش به آینده، پایه گذاری شوند. برای رسیدن باین منظور، تصمیمات مهمی بتصویب رسید که مبنای بازسازی مکانیسم روابط اقتصاد خارجی ما را تشکیل میدهد.*

* پیش از هر چیز منظور تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی و شورای وزیران اتحاد

شوروی درباره "تدابیری جهت تکمیل سازی هدایت مناسبات اقتصاد خارجی" و درباره "تدابیری جهت تکمیل سازی هدایت همکاریهای اقتصادی و علمی - فنی با کشورهای سوسیالیستی"

(اوت ۱۹۸۶) است. همچنین بیانیه های ارگان رهبری بالاترین شوراهای اتحاد شوروی درباره "مسائلی که به پایه گذاری و فعالیت کارخانجات مشترک، اتحادیه ها و سازمان های بین المللی با شرکت سازمانها، شرکتها و ارگانهای رهبری اتحاد شوروی و کشورهای خارجی در سرزمین اتحاد شوروی، مربوط میشود" (ژانویه ۱۹۸۷)، همچنین تصمیمات شورای وزیران اتحاد

شوروی درباره "چارچوب تاسیس و فعالیت کارخانجات مشترک، اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی اتحاد شوروی و سایر کشورهای عضو شورای همکاری اقتصادی در سرزمین اتحاد شوروی" و درباره "چارچوب تاسیس و فعالیت کارخانجات مشترک با شرکت سازمانهای شوروی و شرکتهای کشورهای سرمایه داری و در حال توسعه در سرزمین اتحاد شوروی" (ژانویه ۱۹۸۷) .

چرا نگرشی نوین لازم است ؟

در زندگی جامعه شوروی تغییرات مهمی در شرف وقوع هستند . پروسهٔ نوسازی کلیه شریانیها جامعه را - بخشهای اقتصادی ، سیاسی - اجتماعی ، اجتماعی و روانی - دربر گرفته است . پروسهٔ درگونسازی که مورد پشتیبانی تمامی خلق واقع شده است ، در حال تعمیق و شتاب گیری است ؛

ما با این واقعیت مواجه هستیم که ، پدیدۀ رکود که بر مجموعهٔ اقتصاد ملی اتحاد شوروی تأثیرات نامطلوبی برجای گذاشته بود ، در بخش اقتصاد خارجی نیز موجود بوده است . حجم ، ساختار و اشکال بازرگانی خارجی ما ، روابط علمی - فنی و تولیدی ما در تضاد با وظایف تشدید رشد اقتصاد کشور و شتاب بخشیدن به ترقیات علمی - فنی ، قرار گرفت . همچنانکه در کنگره ۲۷ تأکید شد ، مسئله آنستکه صادرات را از سمتگیری صدور مواد خام رها سازیم و در آن سهم محصولات واسطه ای را افزایش دهیم . با اجرای وظیفه م توسعه موثر مناسبات اقتصاد خارجی ، کوشش ما بر توجه به اولویتها در این زمینه ، سمت دهی آن در مسیر ترقیات علمی - فنی و استفادهٔ هر چه بیشتر از آن برای حل مسائل اجتماعی متمرکز میشود .

سهم اتحاد شوروی در بازرگانی جهانی همپراز با سطح و نیازهای رشد کشور نیست . تا بحال از امکانات صادرات صنایع تبدیلی ما ، پیش از همه صنایع بخش مکانیک ، استفاده کمی بعمل می آید . گذار به همکاریهای همه جانبه علمی و فنی و تولیدی به کندی صورت می گیرد . ما در شرایطی شاهد این واقعیات هستیم که روابط بین المللی اقتصادی ، امروز تحت نفوذ پیشرفت های علمی - فنی در حال درگونی است .

غلبه بر گرایشات منفی در اسرع وقت خصوصا از آنجهت حائز اهمیت فراوان است که روابط اقتصاد خارجی برای زندگی اقتصاد ما سال بسال اهمیت بیشتری کسب می کند . این يك پروسهٔ عینی است که در چارچوب قانونمندی عام رشد نیروهای مولده است . در ربع قرن گذشته بیلان بازرگانی خارجی اتحاد شوروی در شرایط افزایش قیمتها در بازار جهانی به پنج برابر افزایش یافته است . تنها در برنامهٔ پنجساله سابق (۱۹۸۵ - ۱۹۸۱) بر میزان آن ۱/۵ برابر افزوده شده است . پرواضح است که در این شرایط - برخورد کیفیتا نوینی به سیستم فعالیتهاى اقتصاد خارجی و متناسب با آن اشکال و روشهای سازماندهی آن ضروری است . در حالیکه در گذشته - نسبت به ابعاد اقتصاد ما - با بیلان نسبتا اندک بازرگانی خارجی ، سیستم وزارت بازرگانی خارجی اتحاد شوروی توانست در بازارهای خارجی بطور موثر بفعالیت بپردازد ، لکن امروز جداسازی صنایع ما از بازرگانی خارجی مانعی جدی بر سرهم گسترش مناسبات اقتصاد خارجی کشور و هم افزایش شمرخشی آنست . من مایلیم به يك نکته دیگر نیز اشاره کنم : در شرایط انقلاب علمی - فنی ، اهمیت مناسبات اقتصاد خارجی يك کشور را دیگر نمی توان صرفا بطور کمی ارزیابی کرد . (مثلا

بمیزان سهم آن در درآمد ملی آن کشور) . مناسبات اقتصادی متقابلا سود مند با طرفهای خارجی می توانند ، حتی هنگامیکه حجم آن بزرگ نیست ، بر رشد بخشهای مجزائی ، و در نتیجه بر رشد تولید در مجموع و رشد مجموعه اقتصاد تاثیر زیادی داشته باشد .

اهدافی که امروز اتحاد شوروی در شرایط پیشروی روند دگرگونسازی در فعالیتهای اقتصاد خارجی دنبال میکند کدامند ؟ اولاً ما باید به این هدف دست یابیم که ، سمتگیری ، اشکال و روشهای این فعالیتهای آینده هرچه بیشتر پایه علمی داشته باشند ، و از مناسبات بین المللی بطور فعالانه بمثابه عامل مهمی در ارتقاء سطح علمی - فنی و کیفیت محصولات خودمان بهره گیریم . وظیفه دوم (که بطور ارگانیک از اولی ناشی میشود و حتی وسیله حل آنست) سهمیم کردن تولیدکنندگان و طراحان بلاواسطه - اتحادیه ها ، کارخانه ها و انستیتوها - در روابط اقتصاد خارجی ، از بین بردن صنعت از بازرگانی خارجی است .

چگونه می توان برتریهای سوسیالیسم را بهتر بظهور رساند ؟

بعبارت دیگر مسئله آنست که برتریهای سیستم اقتصادی سوسیالیستی و پیش از همه برنامه ریزی را ، که بنابه ارزیابی کمیته مرکزی حزب در پلنوم ژانویه در این اواخر بطور غیرموثر از آن بهره برداری میشد ، بهتر تحقق ببخشیم .

سپردن حقوق همه جانبه به اتحادیه ها ، کارخانه ها و انستیتوها در تحقق مناسبات اقتصاد خارجی ، تبلور روند گسترش مکرر در مجموعه عرصه های اجتماعی و اقتصادی جامعه اتحاد شوروی است که هم اکنون در جریان است . در فعالیتهای اقتصادی به آنان استقلال عمل بیشتری داده شده است . این مطلب در قانون جاری اتحاد شوروی درباره کارخانه های دولتی (و یا اتحادیه ها) قید شده است و طرح این قانون هم اکنون برای بحث و بررسی در دسترس مردم قرار گرفته است . این قانون اصل مرکزیت را در حل مسائل بنیادی اقتصاد کشور بمثابه مجموعه یکپارچه تعمیق میکند . در ضمن در نظر گرفته شده تاروشهای سازماندهی اقتصاد ، حسابداری کامل اقتصاد و خودکفاسازی تقویت شود و بر پایه مناسبات بین ارگانهای دولتی با آنان که بدقت مشخص گردیده ، پایه های مکرراتیک هدایت و خودگردانی کارخانه ها گسترش یابد . طرح قانونی همچنین منعکس کننده نقش جدیدی است که واحد های اقتصادی در مناسبات اقتصاد خارجی ایفا می کنند .

برای حل مسائل مشروحه در زمینه دگرگونسازی فعالیتهای اقتصاد خارجی چه تدابیر مشخصی در نظر گرفته شده اند ؟

پیش از همه سازماندهی هدایت لین بخش کامل خواهد شد . در شورای وزیران اتحاد

شوروی يك كميسيون دولتي درباره اقتصاد خارجي تشكيل شده است. اين كميسيون كارهاي وزارتخانه ها، ادارات و انستيتوهائي را كه با كشورهاي خارجي داراي روابط اقتصادي — بازرگاني، علمي — فني و همچنين ارزي و مالي هستند هماهنگ مي كند. اين كميسيون در كليۀ مسائلي كه به روابط اتحاد شوروي با طرفهاي خارجي و رسيدگي به تحقق تصميمات اتخاذ شده مربوط ميشود مسئول است.

از سال ۱۹۸۷ بيش از ۳۰ وزارتخانه و اداره و همچنين ۷۵ اتحاديه و كارخانه بزرگ حق دارند كه معاملات واردات و صادرات خود را به تنهائي انجام دهند. بر اين اساس در وزارتخانه ها و ادارات سازمانهاي بازرگاني خارجي و همچنين در اتحاديه ها و كارخانجات برپايۀ حسابداري اقتصادي شركتهاي فعال در بخش بازرگاني خارجي وجود آمده اند. اين تصميم بي شك مدتهاست كه در حال شكل گيري بود. بسياري از كارخانجات ما بخشهاي كشيروي از محصولات خود را به صادرات اختصاص داده اند. در اولين كارخانه ساعت سازي مسكو، اس. ام. كيروف، در حال حاضر ۶۰٪ و تا سال ۱۹۹۰، ۹۰-۸۰ درصد محصول بخارج صادر خواهد شد. در نتيجه داشتن ارتباط مستقيم با بازارهاي خارجي براي واحد هاي اقتصادي امري حياتي است. ما پيش بيني مي كنيم كه حدود ۲۰٪ معاملات صادرات و واردات از طريق سازمانهاي بازرگاني خارجي كه از سوي كارخانجات ما بوجود آمده اند و مستقيماً بر بازار جهاني تاثير مي گذارند انجام بشود، و اين در بخش تاسيسات و ماشين آلات از ۴۰٪ هم تجاوز خواهد كرد. بيش از ۶۵٪ تجهيزات و ماشين آلاتي كه بمنظور صادرات توليد ميشوند از اين پس توسط توليدكنندگان بطور مستقيم بخارج صادر خواهد شد.

برنامه ريزي فعاليتهاي اقتصادي خارجي نيز دگرگون شد؛ سيستم شماره گذاري و نظم دهی برای طرح ريزي برنامه ها مورد بررسي مجدداً قرار گرفت. از اين پس ارزيابي نتايج فعاليتهاي اقتصادي نه فقط بعهده وزارتخانه ها، ادارات و اتحاديه هاي بازرگاني خارجي، بلكه همچنين بعهده اتحاديه ها، كارخانجات و انستيتوهائي كه حق ورود به بازار خارجي را كسب کرده اند و در نتيجه ارز خارجي بدست مي آورند، خواهد بود. از اين به بعد برنامه هاي سالانه و پنجساله حاوي بخش ويژه اي خواهد بود، كه در آن تمامي فعاليتهاي بازرگاني خارجي، رشد همپيوندی اقتصادي سوسياليستي و تصميماتي كه به برنامه وسيع ترقي علمي — فني كشورهاي عضو شوراي همياري اقتصادي مربوط است بطور خلاصه بيان شده است.

نتايج فعاليتهاي اقتصادي خارجي در نتايج كلي كار واحد هاي اقتصادي جداگانه بطور كامل مورد توجه قرار خواهد گرفت و بلاواسطه به صندوق محركهاي اقتصادي سرازير خواهد شد. فعاليتهاي صادراتي و وارداتي اتحاديه ها، كارخانجات و انستيتوها بر اساس قيمتهاي واقعي

قراردادها سنجیده خواهد شد . قیمت آنها به روبل اتحاد شوروی محاسبه خواهد شد و البته با ضرب ارز مخصوص، و آن بطوریکه با آوری صادرات، سطح فنی و کیفیت محصولات به تناسب نیاز بازار جهانی تقویب و ازسوی دیگر واردات کالا های غیرمعقول تجدید گردند .

بدین ترتیب تاثیرگذاری بر بازارهای خارجی به جزء لاینفک مجموعه فعالیت های اقتصادی اتحادیه ها، کارخانه ها و انستیتوها تبدیل خواهد شد . این امری است طبیعی، چرا که اقتصاد یک مجموعه یکپارچه است . دوستی این طرز برخورد هم اکنون در پراتیک یکسری از کشورهای جامعه سوسیالیستی تأیید شده است .

علائق اقتصادی تولید کنندگان در رشد صادرات و نوسازی پایه فنی آن بدین شکل تأمین میگردد که آنها صاحب ارز خارجی میشوند و این از طریق کسب پرداختیهای - پایدار و دراز مدت - از راه فروش کالا های مرحله نهائی تولید و انجام خدمات و همچنین بوسیله تحویل کالاهائی که برپایه همکاریهای چند جانبه تولید میشوند و از راه فروش امتیازات، میسر میگردد . صادر کنندگان بغیر از بخش اندکی که به وزارتخانه های مربوط به بخش خود می پردازند، مالک بی چون و چرای این درآمدها هستند .

واردات ماشین آلات، تجهیزات، مواد مورد نیاز و سایر کالاها برای مدرنیزه کردن تولید از لحاظ فنی، برای تحقیقات، کارهای تولیدی و غیره توسط سازمانها بهمین ترتیب با ارزهای متعلق بخود و پایه قرض گرفته صورت می پذیرد .

مسئولیت اقتصادی جهت رعایت برنامه های صادرات و انضباط در برخورد با قراردادها بهتر و بیشتر میشود . در صورت عدم انجام وظایف برعهده گرفته شده باید خود از منبع ارزهای کسب شده ضررهای پیش آمده را متقبل شوند .

کشورهای برادر در درجه اول هستند

ما به روابط با سایر کشورهای سوسیالیستی اهمیت خاصی قائل هستیم . این بخصوص در مورد کشورهای عضو شورای همکاری اقتصادی صادق است که سهم میادلات بازرگانی آنها با اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۵ بالغ بر ۵۵٪ بود . رشد درجه اول همکاریها با این کشورها بمثابة یک وظیفه سیاسی و تمام دولتی مهم تلقی میشود . برای تعمیق و کمک به این روابط یکسری تدابیر همه جانبه بتصویب رسیده است .

در بخش برنامه ریزی بویژه، تغییرات اساسی در نظر گرفته شده است . ما وزنه اصلی را در اجرای اشکال جدید و مترقی تر همکاریها بین اتحادیه ها، کارخانه ها و انستیتوهای اتحاد شوروی با کشورهای برادر سوسیالیستی و ایجاد پیش نیازهای لازم سازمانی و اقتصادی برای آنکه

این همکاریها برپایه حسابداریهای همه جانبه اقتصادی و همکاریهای متقابلا سود مند عمل کنند، قرار داده ایم.

هم اکنون چارچوب رشد روابط اقتصادی خارجی اتحاد شوروی با کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی تا سال ۲۰۰۰ طرح ریزی میشود. در این زمینه ارگانهای مرکزی برنامه ریزی وزارتخانه ها و ادارات بر این عقیده اند که، در تمامی سیستم این همکاریها برپایه همپونستی علمی - فنی و اقتصادی يك چرخش واقعی باید رخ دهد. توجه ویژه به جستجو در راه حل مهمترین مسائل اقتصادی و فنی، تنظیم جهات يك پروسه تخصصی شده به نفع طرفین، گذار از روابط عمدتاً بازرگانی به همکاریهای عمیق تولیدی.

يك وسیله بسیار مهم همکاریهای موثر و با ثبات، تبادل بهترین تجربیات و كمكهای متقابل برای وارد کردن و تسلط بر تکنیک جدید و تکنولوژیهای نوین، بین اتحادیه ها، کارخانجات و انستیتوهای کشورهای برادر خواهد بود. رشد این قبیل مناسبات باید سبب اجرای برنامه های وسیع ترقی علمی - فنی، ارتقای با آوری کار و مدرنیزه کردن اقتصاد کشور شود. روابط مستقیمايد كمك کند تا از امکانات بهتر استفاده شود، از منابع بهتر صرفه جویی شود، تولید محصولات، از لحاظ تکنیکی و کیفیت در سطح استاندارد های جهانی، افزایش پیدا کند و وابستگی بسده واردات از کشورهای سرمایه داری کمتر شده و بسوی نابودی رود. از سوی اتحاد شوروی به طرفهای بین الطلی همکاریهای تولیدی و علمی - فنی این حق داده میشود تا مستقلا و بدون واسطه تمامی مسائل در رابطه با اینگونه اشکال همکاری متقابل را حل کنند. آنها می توانند جهات و اهدا مشخصی همکاری را مشخص کنند، کارخانه ها و انستیتوهای کشورهای عضو پیمان همیاری اقتصادی را بدلخواه بمنابه طرف متقابل همکاری برگزینند و با آنها زبان مشترك و ابعاد تبادلات متقابل در چارچوب همکاری را توافق کنند. تبادلات محصولات، نمونه ها، تجهیزات، مواد مورد نیاز زوفیره و همچنین تبادل نتایج کار که به همکاریها و رشد تولید كمك می کنند می توانند از سوی واحد های اقتصادی به تنهایی یا بتوسط سازمانهای بازرگانی خارجی انجام گیرد. طرفهای معاملات این امکان را پیدا می کنند تا دستگاها، ماشین آلات و تجهیزات را قرض دهند یا قرض بگیرند، سفارشات جهت ساختن و تحویل کالا های مورد نیازشان به طرفهای خود در اتحاد شوروی بدهند و برای این منظور منابع مادی و بروشورهای فنی توضیحی ارائه دهند.

کارخانجات خود درباره موضوع تحقیقات و آزمایشات برای تولیدات و آزمونهای که مشترکاً با سازمانهای متعلق به کشورهای عضو پیمان همیاری اقتصادی انجام میدهند تصمیم می گیرند. از این جمله می توان از تشکیل گروههای متخصص و علمی مشترك، تبادل بروشورهای علمی - فنی، بجز اختراعات و اکتشافات و know-how، و همچنین كمك متقابل در تربیت کادرها نام برد.

اتحادیه ها، کارخانجات و انستیتوها این حق را دارند تا با قرار ملاقاتها توافق کنند و قرارداد - های اقتصادی امضاء کنند و قیمت قطعات ساخته شده در چارچوب همکاری و همچنین خدمات ارائه شده را خود با طرف خود توافق کنند. در این رابطه مسلم است که قیمت اینگونه قطعات باید متناسب با قیمت محصولات نهائی باشند که آن نیز متناسب با اصول قیمت گذاری در بازرگانی متقابل کشورهای عضو پیمان همکاری اقتصادی تعیین می شود.

روبل هائی که در این معاملات به خزانه واحد ها واریز میشوند و در حسابهای ارزی انباشته میشوند بهیچ روی بلا استفاده نمی مانند. آنها علاوه بر اهداف عنوان شده، برای خرید کالاها صنعتی، ادوات فنی پزشکی، لوازم خانگی و فرهنگی، اجناس ورزشی و سایر کالاها که در لیست کالاهائی که از سوی دولت تقسیم میشوند نیستند، از کشورهای برادر استفاده میشوند.

کارخانه های مشترک

بنظر ما یکی از اشکال مترقی گردآوری امکانات علمی - فنی و تولیدی برای حل مسائل علمی روز، و خصوصا وارد کردن و تسلط بر تکنیک جدید، ایجاد کارخانجات مشترک سوسیالیستی، اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی است. کارخانجات مشترک برپایه اموال مشترک طرفین ایجاد خواهند شد. در صورتیکه اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی برپایه بقای مایملکهای ملی ایجاد میشوند و طرفین برپایه برنامه های مورد توافق و مشترک عمل میکنند.

برطبق قانون، شرکتهای مشترکی که در کشور اتحاد شوروی عمل کنند، تابع قوانین اتحاد شوروی، استانداردهای اجتماعی و شغلی خواهند بود که اتباع اتحاد شوروی نیز تابع آنهاند. این کارخانه ها برپایه حسابداری همه جانبه اقتصادی، کسب مستقل وسائل کار و خودکفائی مالی کار خواهند کرد. کشور شوروی به طرفین خارجی تضمین می کند که سهم سود آنان پرداخت خواهد شد و در صورتیکه کارخانه منحل گردد، یکی از طرفین خود را کنار بکشد سهم طرف دیگر به او پرداخت خواهد شد.

شیوه کار اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی، از جمله شیوه کسب درآمد آنان با مذاکره و توافق طرفین تعیین می گردد. اگر لازم است آنها می توانند بخشی از دارائی های خود را رویهم گذاشته و ارگانهای رهبری مشترک بوجود آورند.

اتحادیه ها، کارخانجات و انستیتوهای ما بواسطه تصمیماتی که در رابطه با هدایت روابط اقتصادی خارجی در اتحاد شوروی گرفته شده است دارای اختیارات مشابهی نظیر آنچه در مورد واحد های اقتصادی کشورهای برادر وجود دارد هستند و در برخی مواضع مشخص، کارخانجات اتحاد شوروی دارای امکانات وسیعتری هستند.

ما برای توافقنامه های دو جانبه دولتی که اتحاد شوروی در نوامبر ۱۹۸۶ بهنگام ۴۳مین جلسه کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی در بخارست با بلغارستان، مجارستان، جمهوری مکزیک آلمان و چکسلواکی - و چندی قبل از آن با لهستان - درباره توسعه روابط مستقیم و تشکیل سازمانهای اقتصادی مشترك، امضاء کرد، اهمیت زیادی قائلیم. این اسناد حاوی شرایط مورد توافق برای انجام این نوع همکاریهاست.

هم اکنون کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی این توافقنامه را فعلا نه بعمل درمی آورند. بدین ترتیب پیش بینی میشود که در آینده نزدیک تعداد اتحادیه ها و سازمان های بین المللی تا ۸ عدد افزایش پیدا کند. همچنین ایجاد حدود ۳ کارخانه مشترك در دستور روز قرار گرفته است.

بدیهی است، مسائلی که در این مقاله شرح آن رفت هنوز حل نشده اند. در تحقیق اهدافمان بی شک مشکلاتی وجود دارد. خصوصا مسئله قیمت گذاریها و کارمزدها از آن جملاند. ولی طرفهای ما در کشورهای عضو شورای همیاری اقتصادی و ما دارای اهداف اساسی مشترك هستیم و این بسیار مهمتر از اختلافهای موجود است. اشکال، روشها و محل های مشخص و بسیار مرحله نوبین همکاریهای در حال توسعه، تجارب کشورهای برادر را، که کارآئی آنها در عمل بثبوت رسیده است، فنی تر ساخته اند. تبادل تجارب یکی از عناصر جایگزین ناپذیر روابط بین خلقهای جامعه سوسیالیستی است و ضامن توسعه و غنای بیشتر تئوری و پراتیک سوسیالیسم است.

متناسب با اصل رعایت منافع طرفین

تصمیماتی که اتحاد شوروی در مورد دگرگون ساختن فعالیت اقتصاد خارجی خود اتخاذ کرده است، تاثیر خود را بر کشورهای دیگر - کشورهای در حال توسعه و کشورهای صنعتی در حال توسعه - نیز می گذارد. آنچه که به روابط با آنها مربوط میشود، مطلب جدید خصوصا ایجاد کارخانجات مشترك در سرزمین اتحاد شوروی است.

این چنین همکاری بنظر ما امکانات بسیاری بوجود می آورد. کمک خواهد کرد تا مناسبات متقابل سود مند اقتصادی بر پایه اهداف طولانی مدت گسترش و تحکیم یابد. همزمان کمک خواهد کرد، تافضای سیاسی بهبود یابد، از برتریهای تقسیم کار بین المللی بمیزان بیشتری استفاد ه شود، توانائی صادراتی اتحاد شوروی بیشتر شود، ترقی علمی - فنی شتاب پیدا کند و محصولات با ارزش عرضه شده توسط بازار بیشتر و بهتر شوند.

در مورد ایجاد کارخانه های مشترك با شرکتهای کشورهای صنعتی سرمایه داری می خواهیم باین جنبه اشاره کنیم که در روابط اقتصادی ما بین اتحاد شوروی و غرب این مقدمتاً تنها شکل

رابطه مستقیم است که بکار برده میشود . ایجاد اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی پیش بینی نشده اند . ایجاد کارخانه های مشترک با سرمایه مشترک طرفین شکل جدیدی از همکاری است که هم با ماهیت روابط مابین کشورهای با نظم اجتماعی متفاوت و هم با گرایشات امروزی توسعه اقتصاد جهانی متناسب است . در زمان ما روابط بازرگانی سنتی هرچه بیشتر با تولیدی که در مقیاس جهانی سازماندهی شده باشد تکمیل میگردد و ایجاد کارخانه های مشترک یکی از جنبه های اصلی این تشریک مساعی است .

ما در بالا توضیح دادیم که جنبه هائی که اتحاد شوروی مزایای ایجاد این چنین واحد های تولیدی را در آن می بیند کدامند ؟ پیش از هر چیز می تواند بطور موثر سبب گردد تا مسائل در رابطه با شتاب دهنی رشد اجتماعی - اقتصادی حل شوند . ولی تاچه حد این چنین شکل همکاری برای کارخانه داران غربی جالب است ؟ مسلما نباید تصور کرد که سرمایه داران آرزوی کمک به ترقی جامعه سوسیالیستی را دارند . و قتیکه به مسائل بطور واقع بینانه بنگریم درمی یابیم که انگیزه های دیگری وجود دارند : منافع معاملاتی . از این نقطه نظر همکاری با اتحاد شوروی امکانات وسیعی بهمراه می آورد . در درجه اول این واقعیت وجود دارد که با زار ما عملا نامحدود است و کشور ما دارای منابع غنی و پایه علمی مدرن است . این مسئله که اتحاد شوروی بمثابه طرف معامله دارای شهرت خوبی است ، بنظر من ، نقش کمی ایفاء نمیکند . همه میدانند که طرف شوروی همواره وظایف بین المللی متقبل شده خود را دقیقاً و سروسرقت انجام داده است .

می توان گفت که شرکتهای خارجی به درنماهای جدید علاقه زیادی نشان میدهند . هم اکنون بیش از ۱۰۰ مورد ثبت نام از کشورهای آلمان فدرال ، فنلاند ، ژاپن ، ایتالیا ، هلند ، آمریکا ، هندوستان و سایر کشورها وجود دارد . در حال حاضر مذاکراتی صورت می پذیرد و احتمالاً بزودی برخی کارخانه های مشترک با شرکتهای سرمایه داری می توانند تاسیس شوند .

این کامل شدن روابط اقتصاد خارجی که امروز در اتحاد شوروی انجام می پذیرد ، همچنین ایجاد کارخانه های مشترک با شرکتهای غربی ، بهیچ روی ناقص انحصار دولتی بازرگانی خارجی نیست ، به کاهش و تضعیف آن نخواهد انجامید و نمیتواند این چنین تاثیری داشته باشد . مسئله آنست که اشکال تحقق اصول لنینی تغییر کرده و باز هم توسعه خواهند یافت .

در باره تشکیل این قبیل کارخانجات در مطبوعات جهان بسیار بحث ها انجام می گیرد . قضایاتهای مثبت کم نیستند ، همچنین نظرات شك دار وجود دارند ؛ بی پرده از این صحبت می شود که این قبیل کارخانجات چه فایده ای خواهند داشت . در این رابطه می خواهم تأکید کنم که مسلما ما کسی را بانجام این قبیل همکاریها مجبور نمی کنیم . این امر در اولبانه و مشترک است . برای این منظور لازم است که جدا به منافع طرفین توجه شود و از هر گونه محدودیتها

تحریمها و محاصره ها اجتناب بعمل آید . در دنیای امروز ، مناسبات اقتصادی تنها می تواند برپایه برابرحقوقی ، اعتماد و رعایت جدی توافقها استوار شوند . این شاهرگ يك همکاری موثر است . اتحاد شوروی در صورتیکه در کنار اشکال سنتی ، روشهای نوین روابط اقتصادی با طرفهای خارجی بوجود آید ، برپایه اصول رعایت منافع طرفین عمل خواهد کرد و تضمین می کند که به حقوق و منافع طرف خود احترام بگذارد .

از زمان تصویب تصمیمات جهت کامل سازی هدایت مناسبات اقتصاد خارجی در اتحاد شوروی اولین ماهها سپری شده است . کارهایی که تا بحال انجام شده اند کم نیستند و هنوز باید کارهای زیادی کرد . دگرگون سازی روندی پیچیده است ، ولی به جلومی رود ، و در عسق و پهنا توسعه می یابد .

اتحاد شوروی به نظریه لنینی فعالیت اقتصاد خارجی که برپایه شرایط امروزی تحقق می یابد ، بمثابه وسیله ای موثر در جهت حل مسائل سیاسی و اقتصادی می نگرد . تبادل همپاراز محصولات کار و تلاش ملی ، پایه طبیعی هم پیوندی اقتصاد کشورهای جامعه سوسیالیستی را می سازد و قدرت و اتحاد آنها را تحکیم می کند . همکاری اتحاد شوروی با کشورهای در حال توسعه سبب میشود تا اقتصاد و زندگی اجتماعی آنها برپایه ترقی توسعه یابد . روابط اقتصادی و علمی — فنی با کشورهای صنعتی سیستم جهانی سرمایه داری سبب تقویت پایه مادی سیاست همزیستی مسالمت — آمیز میشود .

با وجود مشکلات و تضادهایی که برای توسعه همکاریهای برابر حقوق و متقابل سود مند هنوز باید حل شوند ، در جامعه بین المللی هر روز بیشتر متوجه میشوند که کشورها به يك صورتی وابسته به یکدیگرند و دنیا يك مجموعه یکپارچه است . ترقی علمی — فنی ، کشورها با نظم سیاسی و اجتماعی متفاوت را بیش از پیش امیدارد تا در پی اشکال همکاری متقابل سود مند باشند . پروسه های نوین در اقتصاد کشورهای جامعه سوسیالیستی ، همچنین سازماندهی کامل نوین فعالیت های اقتصاد خارجی در اتحاد شوروی ، بی شک همکاری اقتصادی در مقیاس جهانی را غنی تر خواهد ساخت .

در زیر یوغ ستم اشغالگران اسرائیل

نعیم اسحب
عضو بوروی سیاسی کمیته مرکزی
حزب کمونیست فلسطین

پنجم ژوئن ۱۹۶۷ تجاوز اسرائیل به سرزمینهای اعراب آغاز شد. این تجاوز بوسیله فرمانروایان صهیونیستی و با پشتیبانی امپریالیسم ایالات متحده آمریکا، انجام گرفت. در عصری که سیستم استعماری تماما از میان رفته است، هنوز هم مناطق عربی، تحت تصرف اشغالگران اسرائیلی قرار دارد. تفکر درباره این تجاوز، سئوالات گوناگونی را پیش می آورد. ماهیت و اهداف تجاوز چه بود؟ به چه علت اشغال سرزمین ها اکنون بطول می انجامد؟ این اشغال چگونه تاثیری بر روی ساکنان مناطق اشغال شده، می گذارد؟ و سرانجام چشم اندازهای بعدی آن چگونه هستند؟

تجاوز ژوئن ۱۹۶۷ دو هدف عمده را دنبال می کرد: وارد ساختن ضربه به رژیم های ضد امپریالیستی مصر و سوریه و مجبور ساختن آنان به ترك راه مترقیانه خود و سرانجام تصاحب مناطق باقیمانده از سرزمین تحت اداره فلسطین پس از تشکیل دولت اسرائیل.

جنگ از مدتها قبل تدارك دیده شده بود. با توجه به فاكت های موجود، تدارك این جنگ بدنیال آغاز تجاوز بریتانیای کبیر، فرانسه و اسرائیل به مصر بود که در سال ۱۹۵۶ بقصد انتقام گیری از مصر به جهت دولتی ساختن کانال سوئز از طرف دولت های مزبور انجام گرفت. اتحاد اسرائیلی-آمریکائی در تجاوز مجد دبدون تردید از نقاط ضعف رژیم های سوریه و مصر مانند: کمبود آزاد یهای د مکراتیک، منفعل بودن توده های وسیع خلق، ضعف ها و رخوت موجود در دستگاه دولتی و بویژه در نیروهای دفاعی که خود را کاملاً غیر موثر و ناتوان نشان می دادند، استفاده نمود.

نگاهی به گذشته جای هیچگونه تردیدی باقی نمی‌گذارد که تجاوزگر به قسمتی از نخستین هدف خود دست یافت : مصر از راه ضد امپریالیستی خود بازگشت - تقریباً نه فوری - بلکه پس از مرگ جمال عبدالناصر از جبهه ضد امپریالیستی ، ضد صهیونیستی کنار رفت و از سمت گیری مترقیانه خود چشم پوشی نمود . پیامد منطقی آن نیز امضاء قرارداد خائنانه کمپ دیوید در سال ۱۹۷۹ به وسیله سادات بود .

آنچه که در مخالفت با غصب قسمتهای باقیمانده سرزمین قانونی فلسطین قرار می‌گیرد ، امروز پس از گذشت دو دهه می‌توان آنرا به این صورت بیان کرد : با وجود تغییرات مهمی که در آنجا در طول سالیان اشغال انجام گردیده ، تحقق برنامه های " اسرائیلی ساختن " مناطق مزبور با مشکلات جدی روبرو شده است .

برنامه های استعمارگرانه صهیونیستی در نظر داشت : اول ، غصب مقدار بیشتری از سرزمین های تحت اختیار اعراب ، به هر شکل و بهانه ای . دوم : ایجاد حتی امکان تعداد زیادی تری از دهکده ها و شهرک های مهاجرنشین اسرائیلی در سرزمینهای اشغالی . سوم : بیرون راندن حتی امکان تعداد زیادی از اعراب ساکن مناطق مزبور . چهارم : پیوند دادن اقتصاد مناطق اشغالی با اقتصاد اسرائیل و پنجم : محورنابودی میراث فرهنگی و آثار تمدن فکری خلق فلسطین . اشغالگران از انواع وسائل فشار و سرکوب بیرحمانه استفاده کردند و به شایدهی آشکار دست یازیدند . اشغالگران با وجود مقاومت اهالی مناطق در طول سالهای اشغال به ضبط ۵۲ درصد از سرزمینهای ساحل غربی رود اردن و ۴۲٪ از مناطق کناری " نوار غزه " پرداختند . آنها شروع به تصرف سرزمینهای بزرگ امارات نموده ،^{**} و اسرائیل را بعنوان " وارث قانونی " اردن که در آن بخش اداری منطقه ساحل غربی رود اردن را ایجاد کرده و مصر که تا جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل ، کنترل کننده " نوار غزه " بوده است ، اعلام کردند . اشغالگران پس از آن مناطق بیشتر را در اختیار گرفتند از جمله : تملک سرزمینهای بی صاحب و سپس به ضبط این سرزمینها با این دلیل که " این کار در راستای منافع امنیتی و منافع عموم " است ، اقدام کردند . بازرگانان هجوم آوردند و با ظریفترین و شایدانه ترین اشکال به غارت هستی ساکنان مومن دهکده ها پرداختند . مردم فریبی چنان رواج یافت که حتی دادگاهها ناگزیر به رسیدگی شدند و مطبوعات اسرائیل به درج اخبار آن پرداختند . باری هیچ اقدام جدی جهت کمک به قربانیان این شایدهی ها صورت نگرفت .

* الکاتب - اورشلیم . سال ۱۹۸۶ . شماره ۷۵ ، صفحه ۳۶

** مراد " سرزمینهای دولتی " است . هیئت تحریریه .

از رهگذر این اشغال تمام دهکده های عربی نابود شد (در این رابطه می توان سده هکده مهاجرنشین در منطقه لات رون Latrun را نام برد) . هزاران خانه، به بهانه اینکه صاحبان آنها با فعالیتهای ضد دولتی خود برضد قانون عمل کرده اند، با خاک یکسان شد. کاری که معمولاً پیش از این و قبل از آنکه دادگاههای نظامی حکم عادی خود را صادر نمایند، نیز انجام گرفته بود. حتی ساختمان های نوساز نیز به دلیل نداشتن پروانه ساخت ویران شدند. ادارا دولتی عملاً از دادن پروانه ساختمان خودداری می کردند زیرا که می خواستند ساکنان مناطق مزبور را بیشتر و بیشتر تحت فشار بگزارند.

از سال ۱۹۶۷ تا پایان سال ۱۹۸۶ رویهمرفته در مناطق ضبط شده ۱۹۲ مستعمره مهاجرنشین صهیونیستی ایجاد شده* که ده تای آنها را شهرها تشکیل می دهند*. در این جا، بخش اشغالی اورشلیم شرقی که امروز بوسیله یک منطقه یهودی نشین با ۱۰۰۰۰ جمعیت احاطه می شود، هنوز بحساب نیامده است. موضوع کاملاً مسکوت گذاشته شده اینست که اشغالگران بسیاری از مناطق چهارگانه عربی در شهر مقدس را تصاحب کرده و ساکنان آنها را بیشتر و بیشتر بیرون می رانند.

برای دولت اسرائیل، مهاجرنشین های صهیونیستی تنها ارزش اقتصادی ندارند، بلکه تکیه گاههای جنگی، نظامی، ارتش و پلیس نیز هستند. محل ایجاد این شهرها با محاسبات دقیق استراتژیکی انتخاب می شود. بدانگونه که از تشکیلات نظامی مهاجرین صهیونیستی بتوان بزرگترین استفاده را برد. آنجا که این تشکیلات در همسایگی بلا مانع شهرها و دهکده های مهاجرین فلسطینی قرار دارد، آنها را بدفعات جهت سرکوب فعالیتهای توده ای ضد صهیونیستی بکار می گیرند. روزنامه "Haretz" در دسامبر سال گذشته کشف کرد که مهاجران یهودی در منطقه غرب اردن و نوار غزه، باتصویب وزارت دفاع و وزارت کشور اسرائیل، بیش از ۱۰۰۰۰ اسلحه به ثبت رسیده، در اختیار دارند. همانند این پدیده در بلندیهای جولان که به وسیله

* الرای - اردن - ۹ مارس ۱۹۸۷ ص ۱۹

** طبق برآورد سازمان صهیونیستی "Gosh Emunim" تعداد یهودیان مهاجر در منطقه غرب اردن تنها بالغ بر ۶۰۰۰۰ نفر می شود، در حالیکه آنها ۵۲٪ از زمین ها را در اختیار خود دارند. برای اعراب ساکن همین منطقه - نهصد هزار نفر عرب ساکن - تنها ۴۸ درصد از زمین ها باقی می ماند. این مطلب را پروفیسور اسرائیلی بنام ساحاک - Shahak رئیس کمیته حقوق بشر اسرائیل در برخورد با دانشجویان در نزاره Nazareth اظهار داشته

است. رجوع شود به ال اتحاد، ۳ مارس ۱۹۸۷ - ص ۲

اسرائیل تصرف شده، نیز دیده می شود.*

اخراج فلسطینی ها از مناطق اشغالی طول می کشد. بیست سال پیش، پس از آنکه هجوم برق آسا به ارتشهای مصر و سوریه و اردن موجب حیرت و سردرگمی در میان فلسطینی ها گردید، مداخله گران صهیونیستی بسیاری از آنان را وادار به ترك سرزمین خود نمودند. تراژدی سال ۱۹۴۸ هنگامیکه بیش از يك میلیون فلسطینی از ترس برنامه های صهیونیستی مجبور به ترك خانه های خود شدند، تکرار گردید. این بار انسانها بگونه دیگر عکس العمل نشان دادند، چراکه از حوادث گذشته آموخته بودند. آنها با تمام وسائل سعی در بازگشت به وطن خود نمودند. البته عناصر اشغالگر در این زمینه هیچگونه امکانی در اختیارشان نگذاشتند.

سربازان اسرائیلی بروی انسانهایی که قصد بازگشت به ساحل غربی رود اردن را داشتند، بیرحمانه آتش گشودند. در آن هنگام صهیونیست ها شروع به ایجاد سیستم شهرک های مهاجر نشین خود نموده و منوعیت های گوناگونی را بوجود آوردند. فرامین و قوانین زیادی صادر شد که بموجب آنها، حق بازگشت و امکان سرپرستی از خانواده، از ساکنان مناطق گرفته شد. برطبق این قوانین، مادر و فرزند بزور رانده و جدا شده از خانواده، حق بازگشت به میهن خود را نداشت. کمی بعد، مطبوعات به درج سرنوشت غم انگیز "راجا روبیس" Radja Rubeis "مادری باد و فرزند خرد سال، که اشغالگران او را بزور از محل زندگی همسرش در نوار غزه جدا ساخته بودند، مبادرت کردند. از رهگذر این سیاست خشن، هزاران خانواده از هم پاشیده شد. بموازات آن، دولت صهیونیستی به یهودیان مهاجر از هر زمینی، حق انتخاب آزادانه محل سکونت در داخل خاک اسرائیل و یا در مناطق اشغالی را، اعطا نمود.

اشغالگران پیوسته شیوه های جدیدی را جهت آواره ساختن فلسطینی ها بکار می گیرند. برطبق مقررات سخت مسافرت به خارج، از شهروندانی که به شکل عبوری در خارج از کشور بسر می برند، تحت رهبانیه یافته شده بوسیله ادارات مسئول، حق بازگشت مجدد به کشور سلب گردیده و اخراجی قلمداد می شوند. شهروندانی که مانند اکثریت خلق فلسطین ناگزیر به زندگی کردن در غربت هستند.

* در حال حاضر در بلنڈیهای جولان ۱۳۰۰۰ شهروند سوریه زندگی می کنند.

** بدنبال تجاوز سال ۱۹۶۷ بیش از سیصد هزار نفر فلسطینی از منطقه غرب اردن به طرف خاک اردن فرار کردند.

پراگ سال ۱۹۸۶ ص ۱۱ The Middle East. Is There a Solution,?

*** ال اتحاد - ۱۵ مارس ۱۹۸۷ ص ۱

همچنین دانشگاه‌های گشوده شده در ده سال گذشته در مناطق اشغالی، در امر تشدید مهاجرت فلسطینی‌ها تلاش می‌ورزند. این دانشگاه‌ها در زمان نوسان قیمت نفت، هنگامیکه در کشورهای همسایه پرسش دربارهٔ تربیت کادرهای ورزیده بشدت مطرح بود، نقش فزاینده داشتند. تعداد فارغ التحصیلان این دانشگاه‌ها بشکل قابل ملاحظه ای بیشتر از حد نیاز تعیین شده، بالا رفت. و برای اینکه بیکار نشوند، هیچ راهی جز مسافرت به خارج برایشان نماند.

قوانین اضطراری که از زمان قیمومیت انگلیسی، هنگامیکه قدرت نیروهای اپوزیسیون را به دیگر مستعمرات انگلیس منتقل می‌کردند، نشأت می‌گیرد، دوباره استفاده می‌شود. براین اساس در طول بیست سال اشغال سرزمینها بوسیله اسرائیل، جمعا هزارویانصد نفر از انقلابیون ملی-گرای دستگیر شده و نمایندگان جریانهای فکری - سیاسی گوناگون به تبعیدگاه فرستاده شدند. اشغالگران در سیاست توسل به زور خود جهت اخراج اعراب از حربه های اقتصادی نیز در ابعاد وسیع بهره می‌گیرند. پیوسته تعداد زیادی از اعراب، محل کار خود را از دست می‌دهند و از امکانات زندگی ساقط می‌گردند.

نظر به نقشی که فاکتورهای اقتصادی در زمینه امنیت کنترل مناطق اشغالی بازی می‌کنند، بخش‌های حاکمیت اسرائیل بویژه تلاش می‌ورزند که اقتصاد مناطق غرب اردن و نوار غزه را به توانائی اقتصادی اسرائیل، پیوند زنند. عوامل دولت موانع بازار را از میان برده و برتجار عرب، مالیاتهای سنگین می‌بندند. بر سر راه روابط تجاری این مناطق با دولت‌های عربی همسایه و دیگر مناطق جهان، محدودیتها و ممنوعیتها ایجاد شده است.* می‌خواهند اقتصاد فلسطین را به یک زائده خالص اقتصاد اسرائیل مبدل سازند.

سیاست عوامل اشغالگر، هزاران خرده مالک کوچک، پیشه ور و وابستگان دیگر اقشار ساکنان عرب را نابود ساخته و آنها را به مزدبگیران تبدیل کرده است. بسیاری از تجار فلسطینی در اصل فقط کارمندان شرکت‌های اسرائیلی هستند. اشغالگران بلافاصله پس از تجاوز تامين آب آشامیدنی را در اختیار گرفتند. آب و برق شهرها و دهکده های فلسطینی را به زنجیره صنایع

* پروفیسور سحاق **Shahak** می‌افزاید: " تقریباً در حدود یکماه پیش جامعه بازار مشترک اروپا **EEC** تصمیم به برداشتن بعضی محدودیتها نمود و به دهقانان مناطق غرب اردن و نوار غزه پیشنهاد نمود که محصولات کشاورزی شان را به کشورهای عضو بازار مشترک صادر نمایند. عناصر اشغالگر به مخالفت برخاستند و از صدور اجازه نامه برای اینکار خودداری ورزیدند. آنها تنها اجازه دادند که این محصولات به بنادر اسرائیل یعنی آنجاکه هیچگونه رقابتی برای کالا های اسرائیلی وجود نداشت، صادر شوند. رجوع شود به الکتاب - مارس ۱۹۸۷، ص ۲

آب و برق اسرائیل متصل ساختند ، مراکز تامین انرژی منطقه ای را ضعیف کردند و سعی در ازکار انداختن و تعطیل آنها نمودند .

برای سرمایه داری اسرائیل ، مناطق اشغالی به عامل اصلی غارت مستعمراتی تبدیل شده اند . اکنون پس از گذشت سالیان ، مناطق غرب رود اردن و نوار غزه در صادرات اسرائیل به ایالات متحده آمریکا ، مقام دوم را احراز می کنند . بعلت مبادله کالای دارای ارزش نابرابر با این مناطق ، بورژوازی صهیونیست ، هر سال مبلغ يك میلیار دلا ر سود به جیب می زند . البته غارت اقتصادی به همین جا محدود نمی شود . فلسطینی های شاغل در هر کدام از مراکز فعالیت " بخش های سبز " (مراد مناطق اسرائیل است) بطرز بیرحمانه ای غارت می شوند . تعداد این اشخاص در حال حاضر بالغ بر صد هزار نفر می شود . در سال ۱۹۷۰ این تعداد تنها ۲۰۶۰۰ نفر بود .*

قوانین کار اسرائیل برای کارگران فلسطینی ضمانت حقوقی قائل نمی شود . يك کارگر — فلسطینی تنها يك سوم دستمزد يك کارگر اسرائیلی را دریافت می کند . با وجود يکه کار روزانه او — راه رفت و برگشت بطرف محل کار در اینجا محاسبه می شود — بندرت ۱۸ ساعت طول می کشد . اشتباهات جدی در زمینه استخدام زنان و کودکان که شرایط کار آنها بسیار سنگین و قوانین معتبر شناخته شده کار شامل حالشان نمی شود ، وجود دارد . سندیکا های کارگری منطقه غرب رود اردن و نوار غزه ، مجاز نیستند خود به شکل مستقل " بخش های سبز " را به فعالیت وادارند و در اتحادیه سندیکائی اسرائیل " هیستادروث Histadruth " عضویت فلسطینی های ساکن مناطق اشغالی پذیرفته نمی شود . این اتحادیه که بزرگترین تشکیلات کارفرمائی اسرائیل است ، بوسیله صهیونیست ها رهبری می شود .

آمار رسمی سازمان ملل متحد در زمینه درآمد سرانه در اسرائیل در منطقه ساحل غربی رود اردن و نوار غزه ادعاهای بی اساس تبلیغات رسمی دولت اسرائیل مبنی بر رشد اقتصادی مناطق اشغالی را رد می کند . همانگونه که حقایق نشان می دهند صاحبان قدرت از سیاست " تقسیم کن و تسلط کن " که بموجب آن تفاوت های میان هر دو منطقه اشغالی عادلانه و درست ارزیابی می شود ، پیروی می کنند ! بدین ترتیب تولید ناخالص سرانه ساکنان منطقه غرب اردن در سال ۱۹۸۲ هزار و سی و دو دلار که در مقابل در منطقه نوار غزه این رقم تنها ششصد و واژه دلار را بالغ می شود می باشد . در حالیکه این رقم در اسرائیل به شش هزار و هشتاد و شش دلار می رسد .**

اشغالگران صهیونیستی جهت نابودی حق استقلال خلق ما تلاش می ورزند میراث فرهنگی

* الکتاب — سال ۱۹۸۶ شماره ۸۱ ص ۳۳

** همانجا سال ۱۹۸۶ شماره ۸۱ ص ۳۳

و تمدن آنرا محو و نابود سازند، آداب و رسوم ملی را بی ارزش جلوه دهند. نام شهرها و دهکده ها تغییر داده می شود و بعضی دادگاههای ملی فلسطین نام دیگری دریافت می کنند. حملات به مکانهای مقدس مذهبی اعراب در راستای غیرمذهبی ساختن و نابودی آنها، ادامه می یابد. تهاجمات در تمام سطوح جهت نابودی فیزیکی، اقتصادی و ذهنی خلق فلسطین انجام می گیرد. اسرائیل و هم پیمانان آمریکائی او سرسختانه از به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی خلق ما که در مناطق اشغالی و در اقلیت زندگی می کند، امتناع می ورزند. آوارگان فلسطینی حتی در خارج از کشور نیز مشخصا تحت تعقیب قرار می گیرند. ارتکاب جنایت و تهاجمات نابودکننده از پیش تعیین شده، در دستور روز قرار دارد. توطئه ها و دسیسه های پشت پرده ای در کار است که نیروهای مشخصی در جهان عرب را به رویارویی با فلسطینی ها بکشاند. پیوسته يك جنگ بی امان برضد فلسطینی ها ادامه دارد. ضربات تازه اسرائیل به اردوگاههای فراریان لبنان و محاصره نظامی آنها بوسیله گروههای جنبش شیعه اهل جهت گرسنگی دادن به رانده شدگان، موارد مذکور را ثابت می کنند.

در ماه ژوئن امسال، پنج سال از حمله بربرمنشانه اسرائیل به خاک لبنان می گذرد. اسرائیل متجاوز هنوز يك قسمت از مناطق این سرزمین مصیبت زده را که در خالتهای امپریالیستی در امور داخلی آن سابقه طولانی دارد، در اشغال خود دارد، که این خود حل مسئله ملی فلسطین را کاملا با مشکل مواجه می سازد.

يك هدف عمده تجاوز اسرائیل به خاک لبنان، همانا نابودی جنبش مقاومت فلسطینی و نیروهای ملی گرای لبنان بود که می خواست حتی المکان از طریق تدارک دیگری بدان دست یابد. در این رابطه، اعتراف رئیس پیشین سازمان جاسوسی اسرائیل - موساد، ژنرال معیر عامست Meir Amet در گفتگو با مجله فیگارو مفهوم ویژه ای بخود می گیرد: " ما در سال ۱۹۷۰ اردن را تحت فشار گذاشتیم که تداوم را بر علیه فلسطین اتخاذ کند و ملک حسین پادشاه اردن در ظرف يك ماه در مقایسه با اسرائیل در طول بیست سال گذشته، تعداد زیادی تری از فلسطینی ها را نابود کرد.*" این بیان جای هیچگونه تردیدی را باقی نمی گذارد که قدرت مداران صهیونیستی در حوادث " سپتامبر سیاه" در سال ۱۹۷۰ شرکت داشته اند، بدون اینکه رژیم اردن بدین سبب تیرتیر شود. رژیم تل اوویو همچنان مسئولیت قتل عام اردوگاههای بیروتی صبرا Sabra و شتیلا Chatila را که طی يك بررسی رسمی در اسرائیل انجام آن تأیید شده، بعهده دارد. از طریق این کشتار وحشتناک چه هدفی دنبال می شد. اگر نظرگاههای ایدئولوژیک تئوریسین های

* اتحاد - سال ۱۹۸۷ - هشتم مارس - ص ۱

صهیونیسمت بد رستی تحلیل شود ، روشن می گردد که هدف عمده نابودی خلق فلسطین بوده است . صهیونیسمت ها بسیار مایل اند که اعراب خود به جان هم افتاده و یکدیگر را قتل عام نمایند . آنها می خواهند رای محکومیت افکار عمومی جهان را در مورد خود ، تغییر داده و همزمان تفرقه در میان جهان عرب را تشدید نمایند .

پس از آنکه اتحاد آمریکائی - اسرائیلی موفق به راندن مصر در مسیر موافقت نامه های جداگانه شد ، نیروی خود را بر روی جنبش مقاومت فلسطین و سوریه ، متمرکز نمود و به مقابله جداگانه با هر یک ، با تلاش روبروی هم قراردادن جنبش مقاومت فلسطین و سوریه ، پدیده ای که بویژه در مسئله لبنان بروز کرد ، پرداخت . برقراری آرامش در لبنان تنها بر پایه اتحاد میان نیروهای انقلابی لبنان ، فلسطین و سوریه امکان پذیر است . ارتباط میان جنبش مقاومت فلسطین و نیروهای انقلابی و ملی گرای لبنان بر اساس مبارزه مشترک بوجود آمد . مهم ترین دستاوردهای این مبارزه مشترک نیز بیرون راندن نیروهای نظامی چند ملیتی آمریکا و ناتو از خاک لبنان و شکستن چوبدستی موافقت نامه های مورخ هفدهم ماه می ۱۹۸۳ لبنان و اسرائیل بود .

در تلاش جهت روشن ساختن جنجال ضد فلسطینی ، ما یلم به تفصیلات مشخصی که پس از تجاوز ژوئن ۱۹۶۷ در منطقه بوجود آمده ، اشاره کنم . تاثیرات منفی حاصل از قرارداد کمپ دیوید بهیچوجه به بیرون رفتن مصر از جرگه جبهه دولتهای متحده محدود نمی شود . بلافاصله رژیم مصر وظایف اعمال فشار شدید بر خلق فلسطین و جبهه آزاد بیخش فلسطین را جهت درهم شکستن مقاومت آنان بر علیه اشغالگران و فرامین امپریالیستی بعهده گرفت .

تکامل مراحل در دو دهه گذشته در خاور عربی ، به بی تفاوتی نیروهای دولتهای مختلف نسبت به مسائل ملی خلقهای آنان انجامید . این از منافع طبقاتی آنان و روابطشان با انحصار خارجی نشأت می گیرد . پیامد ناشی از آن تقلیل محسوس همیشگی کشورهای عرب بهنگام محاصره بیروت و وسیله مداخله گران اسرائیلی در سال ۱۹۸۲ بود . همچنین شعار " مبارزه ملی " بدوش کشیده نشد . برخی دولتها خود را از مسئله فلسطین عقب کشیدند و پیوسته در توطئه ها و دسیسه های ضد خلق ما شرکت موثر می نمایند . در زمان اخیر ، سردمداران اردن ، عربستان سعودی و مراکش با سکوت در مورد رهبری مصر ، تلاشهای شدیدی را برای درهم شکستن اراده رزمجویانه فلسطینی ها آغاز کرده اند .

مسائلی که جبهه آزاد بیخش فلسطین پس از عزیمت از بیروت با آن مواجه شد ، به انشعاب در صفوف آن انجامید . این انشعاب با موضع گیری در برابر برنامه های آمریکا جهت ایجاد نظم در خاور نزدیک پیوند متقابل دارد . امروز دولت واشنگتن در اتحاد با مرتجعین عرب با تمام قوا

* منظور مبارزه جهت وحدت اعراب و حل مسئله فلسطین است . هیئت تحریریه .

تلاش می‌کند که از تحقق مجد و وحدت فلسطین که خواست علنی اقشار وسیع توده های خلق چه در داخل و چه در خارج از سرزمین فلسطین است، جلوگیری بعمل آورد. ایجاد مجد و وحدت فلسطین به مبارزه قاطع بر علیه امپریالیسم و نابودی موانعی مانند قرارداد مورخ ۱۹۴۸ امان کده متکی بر برنامه های گمراه کننده آمریکا جهت "برقراری نظم" در لبنان بود، نیاز دارد * هزاران فلسطینی در امر وحدت ملی، بهنگام شرکت در برخورد های خشم آگین جنبش مقاومت در دسامبر ۱۹۸۶ در مناطق اشغالی و در عملیات بر علیه اشغالگران و دفاع از محاصره نظامی اردوگاههای فلسطینی، اثر گذاشتند.

کنگره شورای ملی فلسطین که آوریل امسال در الجزیره برگزار شد، نقش مهمی در تحقق وحدت ملی فلسطین بعهده گرفت. تصمیمات اتخاذ شده از سوی این کنگره اساس پیروزی بسر انشعابی را که بیش از چهار سال در جنبش مقاومت فلسطین وجود داشت، بوجود می‌آورند. حزب کمونیست فلسطین رسماً در شورای ملی فلسطین پذیرفته شد و اکنون در کمیته اجرائی سازمان آزاد بیخش فلسطین نماینده دارد. نتایج کنگره به امر استحکام وحدت جنبش مساعدت می‌رساند و در عین حال ضربه وسیعی بر علیه برنامه های امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع هستند!

پس از گذشت بیست سال، سردمداران اسرائیل هنوز در همان بیراهه ای هستند که در نخستین روزهای اشغال بودند. این سؤال در برابر آنان قرار دارد: چگونه باید با مناطق اشغالی رفتار کرد در حالیکه ساکنان آن مستقلاً خود را حفظ می‌نمایند و نمی‌گذارند اخراجشان سازند؟! حضور ساکنان فلسطینی در مناطق اشغالی با برنامه های صهیونیستی که دولت را به عنوان دولتی یهودی اعلام می‌دارد، در تضاد قرار می‌گیرد. پس دادن این مناطق اما ضربه مرگ آوری به کل سیاست توسعه طلبانه آنان وارد می‌سازد. برنامه های دشمن صهیونیستی با استقامت خلق ما، که قهرمانانه در برابر تلاشهای ایجاد مانع بر سر راه حل عادلانه مسئله فلسطین بر علیه طرح خودگردانی اداری، تحقق مفاد موافقت نامه کمپ دیوید و تازه ترین طرح از این سری قراردادها یعنی طرح "تقسیم موضع" میان عناصر اسرائیلی و اردنی با هدف سرپرستی اداری مناطق اشغال شده مبارزه می‌کند، سر ضدیت دارد.

"برخی صهیونیست: های آگاه به بی چشم انداز بودن مراحل اسرائیلی ساختن مناطق اشغالی پی برده اند! این مفهوم را ژنرال "یوشافت هارکابی Yehoshaf Harkabi"

* بعنوان راهنما مراجعه شود به نعیم الشحب. "یک دولت آمریکائی یک گمراهی است." دفتر شماره ۱ سال ۱۹۸۲ مجله خود ما - در آوریل سال جاری کمیته اجرائی سازمان آزاد بیخش فلسطین تصمیم گرفت قرارداد عمان را بی اعتبار و نابود شده اعلام دارد. هیئت تحریریه.

رئیس پیشین سازمان اطلاعات ارتش اسرائیل چنین توضیح می دهد: " برای ما هیچ راه دیگری بجز مذاکره با سازمان آزاد بیخش فلسطین باقی نمی ماند، چرا که اکثر فلسطینی ها این سازمان را بیگانه نماینده قانونی خود می دانند... * " وی تاکید می کند که... دولت خود را با مسائل غیر قابل حلی روبرو خواهد دید، چرا که همانگونه که نتایج سرشماریهای رسمی نشان می دهد در آینده ای نه چندان دور اکثریت جمعیت اسرائیل و مناطق اشغالی را اعراب تشکیل خواهند داد! سیاست اشغال سرزمین های بیگانه بر مجموع جامعه اسرائیل تاثیر منفی گذاشته است. تضاد های اجتماعی در آن تشدید شده است، در سیاست داخلی زندگی، گرایشات راست روانه حاکم می گردد، تمایل بسوی فاشیستی ساختن جامعه تقویت می شود و وابستگی کشور به امپریالیسم آمریکا گسترش یافته است. نگاهی به بدی های سرانه خارجی اسرائیل نشان می دهد که این کشور مقام اول را در جهان دارد. مجموعه منابع این بد حکاریها رقمی بیش از سی میلیارد دلار را بالغ می شود. با وجودیکه کشور سالیانه رقمی بالغ بر سه تا پنج میلیون دلار کمک مالی از آمریکا دریافت می دارد، از این کمک ها نه برای بالا بردن سطح ساده زندگی مردم، بلکه از آن در جهت تقویت بیشتر بنیه دفاعی و تسلیحات نظامی استفاده می شود و این برای آنست که اسرائیل هنوز بتواند در برنامه های نوین توسعه طلبی آمریکا در جهان نقش موثری ایفا نماید!

از رهگذر پایداری خلق ما و همبستگی بین المللی دوستان ما، تمام تلاشهای مبنی بر خارج نمودن مسئله فلسطین از رده مسائل مهم جهان و اعلام عدم موجودیت برای آن خنثی گردید. جامعه جهانی حق فلسطینی ها مبنی بر تعیین سرنوشت خویش و ایجاد یک دولت مستقل ملی را برسمیت شناخت. در جهان، شناخت مبنی بر ضرورت تشکیل یک کنفرانس بین المللی، که در آن تمام جوانب مربوط به بحرانهای خاور نزدیک و مسئله فلسطین که شکل پایه ای دارد، مسور و مباحثه قرار گیرد، بیشتر و بیشتر شکل می یابد. در این کنفرانس می بایست تمام طرفهای ذینفع از جمله سازمان آزاد بیخش فلسطین بعنوان بیگانه نماینده قانونی خلق ما، شرکت نمایند. کشور اتحاد شوروی در سال ۱۹۸۴ پیشنهادات مشخص خود را جهت تشکیل یک چنین کنفرانسی ارائه داد. سال گذشته اتحاد شوروی پیشنهاد کرد که یک کمیته تدارک مرکب از پنج عضو دائمی شورای امنیت برای فراخوانی کنفرانس تشکیل گردد. افکار عمومی جهان بیشتر و بیشتر با مفهوم گامهای عملی در جهت برگزاری کنفرانسی درباره بررسی چگونگی برقراری نظم در خاور نزدیک آشنا می شود. رویداد های بیست سال گذشته برخی استنتاجات منطقی را موجب گردیده اند. اول اینکه: طبقه کارگر در مناطق اشغالی بدلیل اعمال سیاست تصرف سرزمینها از سوی اشغالگران بطور

نسبی رشد کرده و از این طریق نقش وی در امر مبارزه ملی، بشکل عینی افزایش یافته است. امروز طبقه کارگر به مقاومت بر علیه ستم دوگانه - ملی و اجتماعی - می پردازد .

دوم : رژیم صهیونیستی بعلت برخورداری از خصلت استعمارگرانه اشغالگران اسرائیلی پایگاه اجتماعی در میان هیچ طبقه و یا قشر از جامعه فلسطین ندارد .

سوم : تمام برنامه های ارسال فلسطینی های باقیمانده در وطن و جداسازی کسانیکه در اقلیت زندگی می کنند از هم این تاثیر را داشتند که حس همبستگی ملی خلق فلسطین در داخل و خارج از کشور بیشتر تجلی نموده و اراده وی در جهت حفظ منافع ملی و میراث های فرهنگی ، مستحکم تر گردد .

چهارم : تقلیل همبستگی اعراب با مبارزه خلق فلسطین و کوشش های مستقل بعضی از رژیم ها در راستای به زیر کنترل درآوردن این مبارزه ، به تقویت این شناخت در میان فلسطینی ها که می باید به نیروی خود متکی باشند کمک نمود . اینک آنان بهتر درک می کنند که این تاجه اندازه مهم است که تصمیمات ملی در چارچوب مستقل خود گرفته شود . رد موافقت نامه "امان" بیشتر بدین سبب انجام گرفت که موافقت نامه مذکور ، محدودیت اختیارات جبهه آزادی بخش فلسطین را هدف قرار داده بود .

پنجم : عملیات ستفگرانه دسته های اشغالگر ، پیگرد ها ، عملیات قتل عام توده ها در داخل و خارج از مناطق اشغالی ، همچنان د سیمه های نیروهای مخالف مسائل فلسطین ، آزاده مقاومت در توده های وسیع خلق را تقویت بخشید .

بدین ترتیب ، تنها یک راه برای خلق ما باقی می ماند : دشمن را به زانو درآوردن و مبارزه را ادامه دادن . این تجربه ما طی بیست سال گذشته است . کمونیست های فلسطینی در تمام مبارزات همانند گذشته یک نقش پیشتازانه بازی می کنند . آنها در حرکت های توده ای در مناقق اشغالی شرکت می کنند و در راه ایجاد مجدد وحدت ملی ، مجدانه تلاش می ورزند .

روند نظامی کردن و بحران ساختاری

سرمایه داری

ویکتور پرل —

مسئول کمیسیون اقتصاد ی حزب کمونیست

ایالات متحده آمریکا

انقلاب علمی — فنی نیمه دوم قرن بیستم موجب دگرگونی های ساختاری گسترده ای در اقتصاد جهانی شده است. این دگرگونیها در شرایط سرمایه داری تحت الشعاع سوداگری قرار دارند. این دگرگونیها اشکال کاملاً تغییر یافته ای بخود می گیرند و نمی توانند بدون بروز هیچگونه — اصطلاحی بسود مردم انجام شوند.

بحران ساختاری نظام سرمایه داری، که در نیمه اول سالهای هفتاد آغاز شد، هنوز ادامه دارد. شاخصهای عمده آن عبارتند از: کاهش عظیم نرخ رشد متوسط تولید صنعتی، تضعیف و سقوط رشته های سنتی صنایع سنگین که تنها بخشی از آن از راه گسترش مجتمع الکترونیک — کامپیوتر خنثی می شود؛ عدم توازن بسیار در داد و ستد بین المللی و عدم توازن تراز پرداخت ها، ناآرامی و رباخواری فزاینده در گستره مالی؛ اشکال نوین غارت کشورهای در حال رشد و بحران غیرقابل حل مسئله بدی های بین المللی؛ کاهش مستمر میزان واقعی دستمزدها و سطح زندگی طبقه کارگر همزمان با غنی تر شدن بی مانند بخش نخبگان سرمایه داری و بخشهای نظامی — بوروکراتیک آن؛ بحرانهای حاد مالی و اقتصادی در بسیاری از کشورها؛ نظامی کردن اقتصاد، که بویژه برای ایالات متحده آمریکا صادق است، افزایش قدرت مجتمع نظامی — صنعتی — مالی. اکنون شاخص های عمده نظامی کردن اقتصاد ایالات متحده آمریکا و تاثیر متقابل آنها بر سایر عوامل بحران ساختاری بین المللی بررسی می کنیم.

تشدید نظامی کردن

هزینه های مستقیم نظامی ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۸۶، بالغ بر ۶/۶ درصد تولید ناخالص اجتماعی بود. با در نظر گرفتن هزینه های غیرمستقیم، یعنی پرداخت بهره بدی های

دولت که از راه افزایش بودجه نظامی، کمک هزینه به پیش کسوتان جنگ، کمک نظامی به دیگر کشورهای و تخصیص منابع مالی برای برنامه های کیهانی ایجاد شد مانند، هزینه های نظامی کشور در مجموع بیش از ۱۰ درصد تولید ناخالص اجتماعی را تشکیل می دهد. در سالهای مالی ۸۷-۱۹۷۷ این رقم بطور واقعی (با توجه به تورم موجود) دوبرابر شده است.

تأثیر نظامی کردن در اقتصاد ایالات متحده آمریکا در سالهای هشتاد با وضعیتی قابل مقایسه است که هنگام درگیری های بزرگ نظامی همچون در زمان جنگ کره و ویتنام وجود داشت. امروز اما این تأثیر بیشتر بچشم می خورد چراکه این جنگها بالاخره پایان یافتند، درحالیکه اگر محافظان حاکمه موفق شوند مقاصد خود را عملی کنند، گسترش کنونی نیروی نظامی می تواند تا بی نهایت ادامه یابد. بعلاوه روند نظامی کردن کنونی در وضعیت درونی و بیرونی نامساعد برای امپریالیسم آمریکا انجام می گیرد. جنگهای سالهای گذشته موجب رونق اقتصادی شدند، درحالیکه سلاح فزاینده کنونی در بهترین حالت از زمین رفتن رشته های غیرنظامی اقتصادی را در حد معینی خنثی می کند و در عین حال عدم توازن ساختاری را تقویت می کند.

اگرچه امروزه سهم هزینه های نظامی در تولید ناخالص اجتماعی کمتر از زمان جنگهای کره و ویتنام است که مبالغ هنگفتی صرف تأمین مایحتاج نظامیان می شد، اما تأثیر آن بر رشته های پایه که کالا های سرمایه ای، مواد اولیه و قطعات تکمیلی تولید می کنند امروزه بسیار قابل لمس تر است. در بودجه فدرال ایالات متحده آمریکا این کالاها در بودجه نظامی تحت "خرید" و "پژوهش ساخت، آزمایش و ارزیابی" گنجانده می شود. جدول ۱ داده های پیرامون رشد واقعی هزینه های بودجه از سال ۱۹۵۳ (نقطه اوج جنگ کره) را در برمی گیرد.

هزینه های نظامی برای خرید تجهیزات، پژوهش و ساخت		جدول ۱
سال - های مالی	خرید	پژوهش و ساخت
	(به میلیارد دلار و با قیمت های سال ۱۹۸۲)	
۱۹۵۳	۵۴/۲	۶/۶
۱۹۶۰ - ۱۹۵۶	۳۷/۳	۸/۱
۱۹۶۵ - ۱۹۶۱	۳۶/۷	۱۶/۵
۱۹۶۸	۵۲/۰	۱۷/۳
۱۹۷۸ - ۱۹۷۴	۲۳/۷	۱۳/۰
۱۹۸۰	۳۳/۹	۱۵/۳
۱۹۸۵	۶۳/۱	۲۴/۳
۱۹۸۹ (طرح برنامه)	۷۲/۳	۳۱/۳

ماخذ: گزارش اقتصادی رئیس جمهور ۱۹۸۶،

Survey of Current Business, Various issues

در سال مالی ۱۹۸۵، هزینه های واقعی نظامی بسیار بیشتر از زمان جنگهای کره و ویتنام بود. افزایش یازهم بیشتر آن نیز در نظر گرفته شده است. طبق محاسبات انجام شده، خریدهای واقعی نظامی در سال ۱۹۸۹ سه بار بیشتر از حد متوسط سالانه اواسط سالهای هفتاد خواهد بود. هزینه های پژوهشها و ساخت نظامی رشد سریعتری دارند. این هزینه ها در سالهای ۸۰ دوبرابر شده اند. تحقق برنامه "جنگ ستارگان"، یعنی ساخت سلاحهای کیهانی برای وارد کردن ضربه اول برای آنان ارزشمند است. محاسبه می شود که هزینه های واقعی برای پژوهش و ساخت در سال ۱۹۹۰، ۵ بار بیشتر از هنگام جنگ کره خواهد بود.

وزارت بازرگانی ایالات متحده آمریکا، آماری را منتشر ساخته است که نمایانگر چگونگی تقسیم قراردادهای کالاهای سرمایه ای در رشته های نظامی و غیرنظامی است. قراردادهای کالاهای نظامی* رشد بسیاری داشته اند. از ۳۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۹ به ۱۰۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ افزایش یافته است. با احتساب تورم این افزایش واقعی بمیزان ۲/۱ برابر است. قراردادهای غیرنظامی برعکس ۲۱ درصد کمتر از سال ۱۹۷۹ بوده اند. سهم قراردادهای ساخت جنگ افزار ۳/۲۴ درصد را تشکیل می داد و بدین ترتیب برابر با سال ۱۹۶۸، هنگام جنگ ویتنام بود.

اما با این وجود این آمار درباره قراردادهای نظامی برای کالاهای سرمایه ای، بسیار پائین هستند، چراکه تنها به تولیدکنندگان بزرگ برخی انواع از فنون نظامی محدود بوده و تولیدکنندگان کوچک جنگ افزارها را از قلم انداخته اند. بعلاوه ماشین افزارها، کامپیوترها و تجهیزات دیگری که در رابطه با قراردادهای نظامی تحویل داده می شوند، تحت مقوله کالاهای با مصارف غیرنظامی بحساب می آیند. با اطمینان می توان فرض کرد که در سال ۱۹۸۶ قراردادهای مستقیم و غیرمستقیم نظامی در واقعیت یک سوم کالاهای سرمایه ای را تشکیل می دادند.

بحران سال ۱۹۸۲ از راه نظامی کردن اقتصاد خنثی نشد، ولواتکه اساساً رونق ادواری بعدی آن را در پی داشت. می تواند چنین شود که افزایش بیشتر قراردادهای نظامی برای جلوگیری از سقوط اقتصاد ایالات متحده آمریکا درآینده ای نزدیک به بحران نوین ادواری کفایت نکند. یکی از شاخص های بحران ساختاری اینست که صنعت رشته های تولیدکننده کالاهای غیرنظامی سرمایه ای بطور مستمر در حال وخامت است و این جریان تنها تا حد معینی از راه وابستگی روزافزون آن به قراردادهای نظامی خنثی می شود.

* منظور تجهیزات نظامی برخلاف کالاهای مورد نیاز مستمر نظامی است. هیئت تحریریه.

صنعت چگونه تضعیف می شود

نظامی کردن بخش های پایه ای صنایع ایالات متحده آمریکا را تضعیف کرده و موجب آن شده است که بحران ساختاری در بسیاری از جوانب ژرفتر شود .

تولید جنگ افزار امروزه به مقدار بی اندکی فولاد و دیگر مواد صنعتی نیاز دارد . پژوهش و ساخت در گستره نظامی بویژه از آن جهت اهمیت بیشتری کسب می کنند که در درجه نخست نه مواد اولیه بلکه کامپیوتر و فرم افزار (Software) و نتایج نوین پژوهشات مطلوب است . بدیهی است که گسترش نیروی نظامی در تکامل صنایع کامپیوتر و شاخه های پیشرو صنایع الکترونیک سهم داشته و از این راه دگرگونی های اساسی را در اقتصاد بحران زده سبب شده است . اما در حال حاضر برای تولید کامپیوتر و شاخه های پیوسته به آن در بخش صنایع الکترونیکی زمان رشد مستمر نیز پایان یافته و جذومد های ادواری و یا حتی بحرانهای جدی از سر می گذرانند .

گسترش قوه نظامی نقش موثری در افزایش بدهی های دولتی داشته است . سیاست بی مانند سرریز نرخ بهره ها ، انتقال سرمایه بزرگ از بخش تولید مادی به بخش مالی پیامد های آن بودند . توان خرید توده ها بعلت سنگینی بار قزاینده مالیاتها کاهش یافت . نرخ رشد سرمایه گذاری ها در تولید مادی کاهش یافت و بازار کالا های مصرفی طولانی العمر دیگر گسترش سریعی نداشت .

در سالهای شصت قریب ۶۰ درصد مجموع هزینه های پژوهش و ساخت را پژوهشهای نظامی تشکیل می داد . اواسط سالهای ۸۰ بمیزان ۴۰ درصد بود . نیرومندترین رقبای سرمایه داری آمریکا ، یعنی جمهوری فدرال آلمان و ژاپن تقریباً همان درصد از تولید ناخالص اجتماعی را صرف پژوهش و ساخت می کنند ، اما سهم مصارف پژوهشهای نظامی آنان بسیار کمتر است . این دو کشور نسبت به آمریکا پژوهشهای غیرنظامی بیشتری را انجام می دهند ، چنانکه آنان در گستره ساخت کالا های مصرفی نوین و بهتر در مقام ممتازتری قرار دارند .

اگرچه پژوهشهای نظامی برای شاخه های غیرنظامی اقتصاد نیز مفید واقع می شود ، اما چنانکه پروفیسور سایمور ملمان* بطور مقتعی ثابت کرده است ، این سهم چشمگیر نیست . در مجموع رشته های غیرنظامی از توان چشمگیر علمی محروم می مانند . این امر یکی از علل وخامت عظیم تر از بازرگانی و وضعیت رقابت صنایع آمریکاست .

اکترونیك " فرار "

نظامی کردن اقتصاد آمریکا و تشدید بحران ساختاری موجب آن شده است که تولید بمیزان

* اقتصاد دان آمریکائی ، مولف چندین کتاب پیرامون تاثیرات مخرب نظامی گری بر اقتصاد . ه . ت

زیادی به کشورهای در حال رشد که به نیروهای کار آن تنها یک دهم دستمزدهای عادی آمریکا و یا حتی کمتر از آن پرداخت می‌گردد، انتقال می‌یابد. نظامی‌گری آمریکائی در این امر نقش مهمی ایفا می‌کند، چراکه آمریکا از گروههای نظامی - سرمایه داری حاکم در این کشورها که رشد یکجانبه و در راستای تشویق صادرات را دنبال می‌کنند پشتیبانی می‌کند.

امپریالیسم آمریکا از نیروی نظامی خود برای بنای امپراتوری نواستعماری که از مقیاس مالکیت های استعماری گذشته فراختر رفته سود جست. آمریکا در بسیاری از کشورها دارای پایگاهها و نیروهای نظامی است، سرمایه آمریکائی نفوذ خود را به تمامی جهان سرمایه داری گسترش داده و از سرمایه گذاری های خارجی خود بهره های اضافی کسب می‌کند. این امر بنویه خود سبب بین‌المللی شدن بحران ساختاری بویژه در گستره بازرگانی و مالی شده و برای یورش سرمایه علیه طبقه کارگر موقعیت مساعدی ایجاد کرده است. کارخانه های فراوانی در کشور تعطیل شدند و تولید بیهوده شعبه های خارجی کنسرن های فراملیتی انتقال یافت. از این راه بیکاری توده ای بروز کرد و پیامد آن نیز پس رفت دستمزدها و وخامت شرایط کار بود.

انتقال ظرفیت های تولید صنایع سنگین از ایالات متحده آمریکا و اروپای غربی به سایر مناطق تاثیرات مخربی بر ظرفیت صنعتی این کشورها داشته است. اگر این روند همچنان به مدت زیادی ادامه یابد می‌تواند موجب آن شود که اقتصاد کشورهای پیشرفته سرمایه داری بسبب سمت گیری. فزاینده در راستای خدمات (و تاحدی بخش انگلی آن) و نیز تولید جنگ افزار ضربه‌پذیرتر گردد.

آسیا، آمریکای لاتین و تاحدودی آفریقا در دو دهه گذشته از لحاظ صنعتی رشد چشمگیری داشته اند. این امر با پیشرفت اجتماعی و افزایش سطح زندگی توده ها متناسب با آن و رشد موزون بازار داخلی همراه نبوده است. رشتههای سنتی استعماری و نواستعماری، مانند تبدییل ابتدائی مواد اولیه و نساجی، توسط صنایع مدرن ذوب فلزات و دیگر رشته های صنایع سنگین به کنار زده می‌شوند.

باید بویژه تاکید داشت، که این کشورها تولید فرآورده های تکنولوژیک مدرن، قطعات الکترونیکی و فرآورده های کاملی را آغاز کرده اند که به کشورهای صنعتی سرمایه داری صادر می‌کنند. برعکس در ایالات متحده آمریکا تولید کالا های متفاوت مصرف عمومی از این نوع کاملاً و یا تقریباً بکلی متوقف شده و نیاز به این محصولات بمیزان ۱۰۰ درصد از راه واردات تامین می‌شود. کارخانه های مجهز به تکنولوژی مدرن زمانی ساخته می‌شوند که محافل حاکمه در پاره ای از کشورهای در حال رشد سرمایه خودی را با سرمایه ای که به شکل سرمایه گذاری های مستقیم و یا مشارکت در کارخانه های مختلط از ایالات متحده آمریکا، ژاپن و اروپای غربی صادر میگردند،

ممزوج می‌کنند و یا بکمک سرمایه ربائی، که از این راه بانکهای بزرگ سرمایه داری در کشورهای
بد هکار می‌توانند مواضع استیلاگرانه ای را اتخاذ کنند .

مرکز ثقل این امر در آسیای جنوب شرقی و شرق آسیاست . این امر از جدول شماره ۲ که
رشد واردات آمریکا و منابع آن برای فاصله میان سالهای ۱۹۸۴-۱۹۷۵ را نشان می‌دهد ،
مشاهده می‌گردد .

واردات ایالات متحده آمریکا

رشد به درصد	به میلیارد دلار		
	۱۹۸۴	۱۹۷۵	
۳۴۰	۳۲۵/۷	۹۶/۹	مجموع کشور ویا منطقه :
۳۰۰	۶۶/۵	۲۲/۲	کانادا
۳۶۰	۴۲/۳	۱۱/۸	آمریکای لاتین
۳۴۰	۷۱/۲	۲۰/۹	اروپای غربی
۵۰۰	۵۷/۱	۱۱/۴	ژاپن
۵۱۰	۵۱/۹	۱۰/۳	آسیای جنوبی و شرقی از جمله :
۷۶۰	۱۴/۸	۱/۹	تایوان
۶۵۰	۹/۴	۱/۴	کره جنوبی
۵۳۰	۸/۳	۱/۶	هنگ کنگ

Statistical Abstract of the U. S., 1986, S.810/811 منبع :

حتی اگر افزایش قیمت ها را بحساب آوریم، رشد واردات از ژاپن و کشورهای همجوار آن
واقعا اشرمند بود . رشته های تکنولوژی مدرن و دیگر بخشهای صنایع تبدیلی در تایلند ، مالزی
و در فیلیپین که در گذشته تقریبا کشورهای کشاورزی بودند نیز ایجاد می‌شود .

بی جهت نیست که در تایوان و کره جنوبی ، دو کشور در حال رشد با بزرگترین سرمایه‌گذاری
های خارجی و بازرگانی توسعه یافته ، ارتش نیرومند آمریکائی مستقر است ، در تایلند و برخی دیگر از
کشورهای همجوار آن حضور نظامی و سیاسی آمریکا تقویت می‌گردد .

رئیس اتحادیه بین‌المللی کارگران فلزکار ، هرمان ربهان ، در مقدمه پژوهشی که برای یک

کنفرانس در بانکوک در ماه مه ۱۹۸۶ تهیه شده بود، نوشت: "برخی از کشورها که در حال پی ریزی صنایع هستند بسرعت عقب ماندگی را با جانشین کردن ساختار صنایع مستلزم کار با ساختار مستلزم تکنولوژی که تولید ارزش نوین بسیاری را ممکن می سازد، جبران می کنند." در این پژوهش آمار ذیل درباره شمار کارکنان رشته های صنعتی نامبرده آمده است: کره جنوبی - ۲۵۱۰۰۰، تایوان - ۱۸۰۰۰۰، مالزی - ۱۸۰۰۰۰. دستمزد ساعتی بانضمام مزایای ویژه، به دلار آمریکا بالغ است بر: در ژاپن ۷/۲۵، در هنگ کنگ ۱/۶۱، در تایوان ۱/۵۸، در سنگاپور ۱/۵۳، در کره جنوبی ۰/۸۹، در تایلند ۰/۴۲، در فیلیپین ۰/۴۰، و در بنگلادش ۰/۲۶. در اکثر کشورها شرایط غیر انسانی کار حکمفرماست و ساعات روزانه کار فوق العاده طولانی است.

گروههای نوین انحصاری در کره جنوبی و برخی دیگر کشورها که سریعاً در حال رشد هستند منابع هنگفتی را در رشته های تکنولوژی مدرن سرمایه گذاری می کنند. اغلب شرکت های درجه اول الکترونیک و کامپیوتر آمریکایی در این کشورها نیز کارخانه های دارند. بخش اعظم محصولات آنها قطعات جنگ افزارهای مدرن است که در آمریکا مونتاژ می گردند.

میان منافع ویژه کنسرنهای فراملیتی که بعضاً تولید جنگ افزار دارند و منافع عمومی اقتصادی سرمایه داری آمریکا تضادی موجود است، اولاً سرریز عظیم واردات ایالات متحده آمریکا (بویژه در تبادل با مناطق آسیائی، مکزیک و برخی دیگر کشورها) موجب کسری عظیم تراز پرداخت ها شده است که از این راه ایالات متحده به یک کشور بد هگار تبدیل شده است. عدم توازن در بازرگانی یکی از ناموزونی های اصلی است که خطر بروز بحران ژرف ادواری را در سراسر جهان با خود دارد. دیگر آنکه کنسرنهای فراملیتی از تولید فرآورده ها در خارج از کشور، که سپس وارد می کنند، سود بیشتر و اضافی کسب می کنند، در حالیکه در رشته های وابسته به تولید جنگ افزار صادرات بسیار بیشتر از واردات است و در بسیاری از موارد در بازارهای خارجی عملاً موقعیت انحصاری دارند. اما از آنجائیکه محصولات فروخته شده در بازارهای خارجی همواره بمقدار بیشتری در شعبه های خارجی این کنسرنها تولید می شوند، تراز بازرگانی ایالات متحده آمریکا بهبود نمی یابد. این انتقال تولید به خارج بدین ترتیب به مرحله ای رسیده است که بموجب ناموزونی عظیم بازرگانی بین المللی می شود. کسری تراز بازرگانی کشورها، که در اواسط سالهای ۷۰ وجود نداشت، در سال ۱۹۸۰ بالغ بر ۲۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۸۵ و ۱۹۸۶ که واردات ۷۳ درصد بیش از صادرات بود، بالغ بر ۱۷۰ میلیارد دلار می شد. چنین کسری بزرگی سابقاً در بازرگانی جهانی ناشناخته بود. این امر منجر به ناموزونی های بزرگی در جریان پرداخت های بین المللی شده و می تواند موجب بروز بحران فوق العاده شدید مالی گردد.

بحران های مالی

هزینه های فزاینده تسلیحاتی علت اصلی افزایش حجم کسری بودجه آمریکا است. این کسری در سال ۱۹۸۶ بمیزان ۲۲۰ میلیارد دلار رسید. تنها هزینه های مستقیم " دفاعی " بالغ بر ۲۷۳ میلیارد دلار بود. باین مبلغ، ۱۴ میلیارد دلار کمک مالی به دولتهایی که بمشابه پیشقراول نظامی امریالیسم آمریکا عمل می کنند، مانند دولت اسرائیل اضافه می شود. ۲۶ میلیارد دلار دیگر به شرکت کنندگان در جنگهای گذشته بعنوان کمک هزینه پرداخت شد و ۱۳۶ میلیارد دلار صرف پرداخت بهره بدهی هایی شد که در آن زمان بعلت هزینه های بیش از حد تسلیحاتی بالا آمد. در مجموع، بانضمام این موارد غیرمستقیم، ۴۴۹ میلیارد دلار و یا ۵۰ درصد از کل هزینه های فدرال صرف مقاصد نظامی شد که این مبلغ دوبرابر کسری بودجه کشور است.

کسری بی اندازه بالای بودجه و بدهی های فزاینده آن واهمه هایی را در میان سرمایه داران و بانکداران آنها سبب شده است، اما آنان از میان برداشتن علت اصلی این امر، یعنی نظامی کردن اقتصاد را رد می کنند. بدهی های دولت، که در سال ۱۹۶۷ مجموعاً ۳۰۰ میلیارد دلار را تشکیل می داد، در سال ۱۹۸۲ از مرز بیلیون گذشت و ۴ سال پس از آن به ۲ بیلیون دلار رسید. کارخانه داران و مصرف کنندگان خصوصی با پیروی از نمونه دولت، شروع بزندگی تززیقی کردند. بدهی های شرکت های سرمایه داری سریعتر از فعالیتهای معاملاتی رشد می کند، سرمایه ربائی بخش همواره بیشتری از کل سرمایه را تشکیل می دهد. شرکتها، سهام خود را مجدداً می خرند و با اینکار میزان بدهی خویش را افزایش می دهند. در جریان موج هم آمیزی ها که کشور را فرا گرفته، برخی شرکتها وام های عظیمی را می گیرند تا وام های گذشته را بازپرداخت کنند. مصرف کنندگان زحمتکش می بایست همواره وامهایی را بگیرند تا باتوجه به کاهش دستمزدهای واقعی بتوانند سطح زندگی خویش را حفظ کنند. فاصله میان بدهی مصرف کنندگان و درآمد های آنان همواره بزرگ تر می شود. در مجموع حجم دیون در ورای بخش مالی* در ایالات متحده آمریکا از پایان سال ۱۹۷۳ تا پایان ۱۹۸۵ بمیزان ۳/۵ برابر افزایش یافته است. رشد بدهی ها از رشد حداقل تولید ناخالص اجتماعی نیز فراتر رفته چه رسد به رشد واقعی تولید.

فروکش فعالیتهای اقتصادی در سالهای ۱۹۸۷-۱۹۸۵ منجر به آن شد که شمار ورشکست شدن ها بطور محسوسی افزایش یابد. خانه های خصوصی بیشتری به طرح گذاشته شد و تومیل های قسطی مصادره گشتند. بعلت کاهش کمک هزینه بیکاری، بیکاران دیگر قادر نیستند اجاره

* تمام بدهی های دولت، مردم و انحصارها سوای بخش مالی، یعنی بدهی های بانک ها شرکت های بیمه و دیگر موسسات مالی. هیئت تحریریه.

خانه خویش را بپزدازند و دیگر پرداخت های خویش را انجام دهند . دولت ریگان بنای ساختمان های دولتی برای خانواده های کم درآمد را عملاً متوقف ساخته است .

همه این موارد پدیده ای را بمیان آورده است که از سالهای بحرانی ۳۰ دیگر وجود نداشت : خانواده های فراوانی بی خانمان هستند . شمار آنها چنانکه بنظر می آید هر سال دوبرابر می شود . شهرداران شهرهای بزرگ با اضطراب به استقبال زمستان می روند ، چرا که نمی دانند با دهها هزار خانواده بی خانمان چه بایست بکنند .

فقر و فلاکت فزاینده در آمریکا و کاهش دستمزدهای واقعی بدین معناست که نرخ استثمار افزایش می یابد . از این طریق سرمایه داران اروپای غربی و ژاپن که همواره کارخانه های بیشتر رادکشور خریداری می کنند ، جذب می شوند . جریان سرمایه به ایالات متحده بشکل سرمایه — گذاری های مستقیم از صدور سرمایه بیشتر است . اما فقط بخش نسبتاً کمی از این سرمایه محلهای کار اضافی ایجاد می کنند ، بخش اعظم آن در بخشهای مالی سرمایه گذاری می شود و یا صرف خرید کارخانه های موجود می شود .

طبقه کارگر علیه پنتاگون می رزمند

زحمتکشان ایالات متحده آمریکا در این موقعیت بفرنج و پیچیده برای حفظ سطوح دستمزدها ، برای شرایط کار متناسب و برای محل های کار ، علیه تهاجم دولت و انحصارها پیکار می کنند . مطبوعات بسیاری از اعتصابها را مسکوت می گذارند و در آمار دولتی نادیده گرفته می شوند .

در سالهای طولانی پس از اخراجهای جمعی کمونیستها و دیگر نیروهای پیشرو از سندیکاها ، دولت و سرمایه داران کلان ، هواداران مشی نظامی امپریالیسم آمریکا را در رهبری سندیکاها رخنه داده اند . امروزه اعضای ساده سندیکاها و نیز فعالین سندیکائی به این شناخت دست می یابند که سیاست نظامی گرایانه ، نه تنها خطر نابودی در یک جنگ هسته ای را افزایش می دهد بلکه تاثیر مخربی بر وضعیت اقتصادی و اجتماعی می گذارد .

سندیکای AFL-CIO و سندیکا های متعلق به آن خواهان آن هستند که دیگر هیچ کارخانه ای به سایر کشورها انتقال نیابد و تخریب صنایع آمریکا متوقف گردد . لین کرک پاتریک ، رئیس AFL-CIO و همکارانی نیز که در هفته نامه خود مقالات شوروی ستیزانه درج می کنند ، دیگر نمی توانند محدود ساختن بودجه تسلیحاتی را طلب نکنند و از پشتیبانی بی قید و شرط از مشی تجاوزکارانه سیاست خارجی فاصله می گیرند .

شعبه سندیکاهای صنایع AFL-CIO ، که ۵۶ اتحادیه عضو آن هستند و هسته طبقه

کارگرایالات متحده آمریکا در آن متشکل شده است در اجلاس خود در اکتبر سال ۱۹۸۶ قطعنامه های متعددی را پیرامون مسائل صلح و خلع سلاح بتصویب رساند . در این قطعنامه ها مشی مداخله گرانه دولت ریگان در امور داخلی دیگر کشورها محکوم شده است . سند یکای متحد اتومبیل سازمان قطعنامه ای را پیرامون نظارت بر تسلیحات تصویب کرد . سند یکای متحد فلزکاران نیز قطعنامه مشابهی را بتصویب رساند .

کارکنان شاخه های پایه ای صنایع، که از یورش های سرمایه بزرگ بیشتر از همه زیان می بینند ، همواره آشکارتر مشاهده می کنند که باید علیه مسابقه تسلیحاتی ، علیه کسرن های فراملیتی مبارزه کرد و برای اینکار به همکاری طبقه کارگر بین المللی نیاز است .

ویلیام وین پیسینگر، رئیس سند یکای متحد ماشین سازمان و نیز زحمتکشان صنایع هواپیما سازی ، یکی از بزرگترین سند یکاهای صنایع تلاش بسیاری برای آشکار ساختن زیانهائی که نظامی کردن برای زحمتکشان در بردارد ، انجام داده است . مشی وین پیسینگر برای حفظ صلح مورد موافقت اعضای اتحادیه اش، که بسیاری از آنان در صنایع تسلیحاتی شاغل هستند روبرو می شود . اکثریت زحمتکشان از این مشی ضد انحصاری و ضد جنگ که علیه راستگرایان ، نیروهای سوسیال دمکرات ارتجاعی در AFL-CIO سمت گیری شده و همواره تاثیر پذیری آن بیشتر میشود ، پشتیبانی می کنند .

خلق آمریکا با مسائل پیچیده اقتصادی و اجتماعی روبروست . موفقیت در مبارزه برای خلع سلاح هسته ای ، تنش زدائی و عادی سازی کامل مناسبات با اتحاد شوروی ، برای پایان دادن به تجاوزات امپریالیستی و تغییر سمت گیری سیاست بودجه در راستای ارضای نیازهای مبرم توده های زحمتکش - پیش از هرچیز دیگری برای ازمیان برداشتن بحران در حال ژرفش ساختاری و رفع خطر بحران ادواری که تهدید می کند بسود خلق ما و نیز خلقهای تمام جهان ، ضروری است .

مجله «مسائل بین‌المللی» که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد.

مندرجات این مجله از میان مقالات مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس‌کننده نظریات و اندیشه‌های آنانست، انتخاب و ترجمه می‌شود.

در این شماره منتخبی از مقالات شماره‌های ۵ و ۶ و ۷ و ۸ سال ۱۹۸۷ مجله «مسائل صلح و سوسیالیسم» بچاپ رسیده است.

PROBLEMS OF PEACE AND SOCIALISM

**Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world**

**Price: 2 DM or
its equivalent.**

به‌یاد ۲۴ مارک یا معادل آن

هیئت تحریریه و شورای تحریریه مجله « صلح و
سوسیالیسم » از نمایندگان احزاب کمونیست و کارگری
کشورهای زیر ترکیب میشود :

اتحاد شوروی - اتریش - اردن - آرژانتین - اسپانیا -
اسرائیل - جمهوری آفریقای جنوبی - اکوادور -
الجزیره - السالوادور - جمهوری دموکراتیک آلمان -
جمهوری فدرال آلمان - اندونزی - اوروگوئه - ایالات
متحده آمریکا - ایتالیا - ایران - ایرلند - برزیل -
بریتانیای کبیر - بلژیک - بلغارستان - بلوی - پاراگوئه -
پاناما - پرتغال - پرو - ترکیه - جامائیکا - چکسلواکی -
دانمارک - جمهوری دومینیکن - رومانی - ژاپن -
سرلانکا - سنگال - سوئد - سویس - سودان - سوریه -
شیلی - عراق - عربستان سعودی - فرانسه - فلسطین -
فنلاند - فیلیپین - قبرس - کانادا - کلمبیا - کوبا -
کوستاریکا - کواتمالا - گویان - لبنان - لوکزامبورگ -
لهستان - مجارستان - مصر - مغولستان - مکزیکو - ونزوئلا -
ویتنام - هندوراس - هندوستان - جمهوری دموکراتیک
خلق یمن - یونان .



انتشارات حزب توده ایران